

مجموعه آثار قلم اعلی

مجموع کتاب‌های سبز - جلد ۳۹

ویرایش دوم-شهرالملک ۱۸۱ بدیع (فوریه ۲۰۲۵)

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شیّدالله ارکانه به تعداد محدود به منظور حفظ تکثیر شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی‌باشد.
شهر العظمه ۱۳۳ بدیع

جناب دکتر محمد افنان این کتاب را در تاریخ ۵۴/۶/۱۱ (۳ شهر العزه ۱۳۲) برای تهیه سواد عکسی به لجنه ملی محفظه آثار و آرشیو امر مرحمت فرمودند و پس از تهیه فتوکپی عینا عودت یافت.

این مجموعه مشتمل بر ادعیه، مناجات و الواح نازله از قلم حضرت بهاءالله است. لوح اول به افتخار جناب عندلیب و دوم لوح بسیط الحقیقه و لوح سوم در مجموعه اقتدارات نشر شده است. موضوعات دیگر الواح این کتاب از جمله عبارت است از: تبلیغ، مذهب الله سبب الفت است، طلب تأیید در حق حضرت سلطان که محبوسین ارض طاء را آزاد نمود، اعمال سید محمد اصفهانی، نصایح به هادی دولت آبادی و نزول مناجاتی برایش جهت طلب غفران، ارجاع اهل بیان به کتاب هیاکل یا کتاب هیکل و ذکر جناب دیان، اینکه چهل سنه به نصایح و مواعظ عباد را از نزاع و جدال منع نمودند، اعمال نفس مطروده در مدینه کبیره و همدستی با اختر، خطابات به اهل منشاد، نصرت به اعمال طیبیه و اخلاق مرضیه، چکیده‌ای از تعالیم مبارکه، قول یکی از علما که می‌گفت باید ببینیم جبرئیل بالاتر است یا قنبر، مسجون شدن جناب ملا علی اکبر ایادی امرالله، قتل یکی از احبا در عشق آباد و شفاعت احبا از قاتلان، شرح وقایع یزد و استقامت احبا و شهادت فجیع جمعی از آنها و زیارتنامه شهدا، مخاطب ساختن روزنامه تایمز و دیگر جراید در انتشار اخبار ستم بر احبا.

ص ۱***

[نشر شده در اقتدارات، ص ۲]

هوالمنادی بالحق امام وجوه الخلق

الحمد لله الذي سخر شمس البيان بقدرته و قمر البرهان بسلطانه الذي بامر طوى ما انبسط في ستة ايام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر و ظهر المنظر الأكبر بما استوى مكلم الطور على عرش الظهور و نطقت السدرة امام الوجوه التي بها ارتفع النداء من الارض و السماء هذا ظهور ابتسم به ثغر الوجود من الغيب و الشهود و قرت العيون و تنورت الابصار الامر لله الواحد المقتر المختار تالله قد اتى اليوم و القوم في ريب عجاب نسل الله تبارك و تعالى ان يؤيد عباده

على

ص ۲***

على التقرب الى مشرق الأنوار و يوقفهم على الرجوع الى باب فضله و على التدارك على ما فات عنهم في سيد الأيام و الصلوة و السلام و التكبير و البهاء على ايدى امره الذين ما منعهم ضوضاء الأنام عن التقرب الى الله رب الارباب نبذوا ما سواه و اقبلوا اليه باستقامة انكسرت بها ظهر الاشرار ما منعهم اعراض المعرضين و اعتراض المشركين الذين يتكلمون باهوائهم ليصعدوا الناس عن سواء الصراط قل انه اتى بما يجذبكم الى الأفق الأعلى و يقربكم الى مقام تنور بانوار بيان ربكم مولى الأنام يا عندليب عليك بهائي و عنايتي هنيئاً لك بما شربت رحيق البقاء من يد العطاء و قمت على خدمة الأمر بقيام اضطرب بها اصحاب القعود و ناحت به الأحزاب الا من شاء الله مالك يوم القيام. الحمد لله در جميع احوال به ذكر و ثنا مشغولي و بر خدمت

ص ۳***

قائم اينكه درباره اعتراضات جناب سيد على ذكر نمودى به شرف اصفا فائز قل اعلم بالعلم اليقين بان الله امر الكل بتبليغ امره و ما ترتفع به كلمته المطاعة بين البرية بعد از اين حكم محكم كه از سماء اراده مالك قدم نازل كل به اطاعت مكلفند اگر به اوامر الهى فائز شدند و بما ينبغي عمل نمودند عند الله مقبول و الا الامر يرجع الى الامر و الغافل في خسران مبین حق در كتب قبل جميع عباد را ابن خود خوانده و اين نظر به تجليات انوار نير رحمتى است كه بر كل سبقت گرفته و بسيارى از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفى گواهى داده و مى دهد بر آنچه از قلم اعلى جارى شده آيا در شيطان چه مى گويند كه با جلالت قدر و مقام از مواقع و مكامن قرب و لقا محروم ماند به قول بعضى معلّم ملكوت بوده آيا اين مقام را كه عطا فرمود و در يك آن از اعلى

مقام

ص ۴***

مقام ملكوت به اسفل مقام عالم ناسوت مقرّ يافت و از جميع فيوضات ممنوع و محروم با يفعل ما يشاء چه مى توان گفت وقتى قابل عنايت و رحمت بود و هنگامى سزاوار غضب و نقيمت درباره حرم رسول الله تفكر نمايند آن حضرت روح ماسواه فداه فرموده كلمينى يا حميرا كلّى و اين كلمة عليا كه از مشرق قم اراده مولى الورى جارى بر كمال عنايت و شفقت حضرت حاكي است و حال حزب شيعه مى گويند درباره اش آنچه را كه كل مى دانند آيا آن قبول را سبب چه و اين ردّ حزب شيعه را علت چه يكى از مطارئة انطاكيه گفته نفسى كه در انتها مردود مى شد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود قل تفكروا يا قوم ثم انصفوا في ما نطق به مكلم الطور اذ استوى على عرش الظهور و لا تكونوا من الظالمين يكى از اجله انصار كه موسوم

ص ۵***

به طعيمة بود بعد از طلوع نير حجاز از افق يثرب آنچه داشته با مهاجرين مساوات نموده و بعد مع كمال تقرب ظاهر شد از او آنچه كه عين حقيقت گريست بعد از ظهور عمل مردود يهود اجتماع نمود و حضرت متفكر و متحير چه كه در اول امر چنين امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حين جبرئيل نازل و اين آيه را تلاوت نمود انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اراك الله و لا تكن للخائنين خصيما باري بما انزله الرحمن في الفرقان رجوع نما درباره خلقت انسان مى فرمايد بل هم في لبس من خلق جديد. اين حين غير حين قبل و بعد است قل تفكر لعل تتخذ الانصاف لنفسك معيناً از اين امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتي الى الله و جهتي الى نفسه وقتى كه لحاظ عنايت به جهت

اول

ص ۶***

اول ناظر ذكر مى نمايد در باره او آنچه را كه فوق آن در عالم خلق موجود نه يا عندليب عليك بهائي بگو در حضرت اسمعيل ابن حضرت چه مى گوئى اين همان اسمعيل است كه حضرات اسمعيليه به او متمسك و متشبثند آن حضرت او را امام و وصي فرمود و حكم در اين فقره ثابت بعد عزلش نمودند و

این سبب اضطراب اصحاب شد و **زراره** که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا می‌شود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد. راوی این حدیث کلینی و معترض زراره هر دو نزد اصحاب رجال موثقند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الأعلى فی هذا المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضح است که معترضین و معترضین در این مقام چه گفته‌اند منهم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت

ص ۷***

خلق است در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود. باری ذکر این فقرات نظر به عقاید خود آن حزب است یشهد بذلك کلّ منصف و کلّ عالم و کلّ صادق امین. در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض می‌نمودند بعد از غزوه احد اعراب اطراف به تهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند به سفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر به او می‌دهم از این کلمه نار طمع و حرص در سفیان مشتعل از مگه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما به ایمان فائز شدند و به وحدانیت حق و رسالت

تو

ص ۸***

تو مقرر و معترفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت به میان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب الأمر عازم آن حدود شدند و بعد از توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین به شامت قیام نمودند که خدای محمد چرا او را خبر نداد که این جمع به نفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند یا ایها الناظر الی الوجه معترض لا زال بوده و خواهد بود و در یک مقام هم نفس مذکور به صدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اول ایام نعوذ بالله منکر فی الحقیقه

ص ۹***

انسان نمی‌توانست حمل نماید و لکن در باره این مظلوم به انصاف تکلم ننموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی می‌دهند که این مظلوم به همت تمام در لیالی و ایام بعد از ورود عراق به اذن حضرت سلطان به تهذیب نفوس و تطهیر افئده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حق جلّ جلاله نزاع و فساد و جدال را منع نموده منعاً عظیمی فی الکتاب و عباد را به اعمال طیبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل سنه می‌شود که که در هیچ محلّ نار حرب مشتعل نشده بلکه به کوثر نصاب الهی و حکمت ربّانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بین قلوبهم و یؤیدهم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انه علی کلّ شیء قدير یا عندلیب

علیک

ص ۱۰***

علیک بهائی در باره شخص مذکور از حقّ جلّ جلاله بطلبید آنچه را که علّت ظهور عدل و انصاف است این مظلوم هم از برای او می‌طلبید آنچه را که سبب رجوع الی الله است. الهی الهی اید عبادک علی اعمال یتضوّع منها عرف قبولک و علی اقوال تكون مزینة بعزّ رضائک و وقّعهم علی اخلاق تنتشر بها راحة ایامک ثمّ قدر لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک انک انت المقتدر علی ما تشاء بارادتک المهیمنة علی من فی السموات و الارضین. و آنچه آن جناب در جواب القا نمودند به طراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده و لکن الله اخذهم بقدرته و الارادة محت آثارهم بسلطانه و المشیة اخذتهم اخذ عزیز مقتدر. بعضی از اعتراضات را ذکر نمودیم امثال این امور از حدّ احصا خارج اگر بصر عباد

ص ۱۱***

از رمد هوی و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از آن محرومند قل اعلم انا امرنا کلّ بالتبلیغ و انزلنا فی شرائط المبلّغین ما ینصف بها کلّ بصیر علی فضل هذا الظهور و عزّه و عطائه مواهبه و الطافه ینبغی لکلّ نفس اراد ان یتوجّه الی الأفق الأعلى ان یتطهر ظاهرها و باطنها عن کلّ ما نُهی فی کتاب الله ربّ العالمین و فی اول القدم یتمسک و يعمل بما انزله الرحمن فی الفرقان بقوله قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون و یری ما سوی الله کقبضة من التراب کذلک اشرق نور الأمر فی المآب من افق سماء ارادة الله المقتدر العزیز الوهاب و فی قدم آخر یتوجّه بکله الی الوجه و بلسان السرّ و الحقیقه مقبلاً الی البیت الأعظم یقوم و یقول ترکّت ملّة قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون اذا فازت

نفس بالمقامین و الأمرین انّها كانت مرقومة من اهل البهاء من القلم الأعلى فی الصّحيفة الحمراء طوبی از برای نفسی که امام کعبه الهی قیام نمود و عمل نمود به آنچه از امر حقیقی و مشرق وحی الهی در این حین نازل شد یا عندلیب علیک بهائی نیز شرائط مبلّغین به مثابه آفتاب از افق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است الی حین ملتفت نشده اند حکم تبلیغ از سماء امر مخصوص کلّ نازل یعنی کلّ به آن مامورند و همچنین شرایطی که ذکر شده از حق بطلب کلّ را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است. بعضی از سائلین که در مجالس وارد می شوند مقصودشان اطلاع بر احکام الهی است و برخی محض استهزاء و القاء شبهه در قلوب بعضی. انّ ربّک معهم یسمع و یری و هو السّميع البصیر و در مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی لمن

اراد ان یبلّغ امر مولاه ان یزین رأسه بالکلیل الانقطاع و هیكله بطراز التّقوی و فی مقام آخر ینبغی لکلّ مبلّغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم ناظرأ الی ما عند الله المهیمن القیوم این مظلوم مکرر در این مقامات ذکر نموده آنچه را که هیچ منصفی آن را رد ننموده لعمر الله اگر معدودی به آنچه حقّ اراده نموده عمل می نمودند هر آینه انوار آثار قلم اعلی عالم را احاطه می نمود از بعضی از نفوسی که خود را به حق نسبت داده و می دهند ظاهر شده آنچه که سبب فزع اکبر است قلنا و قولنا الحقّ لیس البلیة سجنی و ما ورد من اعدائی بل من الذّین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلبی و کلّ عالم خیر و کلّ عارف بصیر مکرر امثال این آیات از سماء عنایت الهی نازل و لکن آذان آلوده به قصص های موهومه از اصغاء کلمات عالیات محکّمات محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله را

فی الحقیقه

فی الحقیقه اصغاء نمایند البتّه از ما عندهم بما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حقّ جلّ جلاله درباره کلّ باید عدل و انصاف را مسئلت نمایند. قل الهی اید عبادک علی الرّجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلمک الأعلى بعینک ای ربّ لا تمنعهم عن بحر جودک و شمس عطائک و لا تبعدهم عن ساحة قدسک ای ربّ استلک بنور امرک الذّی عند ظهوره محت آثار الشّرك و النفاق بان تبدّل اربكة الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظّلم و الاعتساف بکرمی العدل و الانصاف انک انت المقتدر العزیز المنان. و در یک مقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلوم را از آن اصغاء می نماید انک قد خُلِقتَ لنصرتی و خدمة امری و لکن نصرتَ اعدائی بعمل کان اقوی من جنود الملوک و السّلاطین فی الحقیقه

اليوم عمل نالایق

از حزب الله ناصر اعدا است نه ناصر اولیا. یا عندلیب لثالی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهر فرمودیم که مظاهر عدل و انصاف را به ذرّۀ علیا جذب فرماید از حق بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لا ظهر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلک امّ الکتاب فی ملکوت البیان طوبی للسامعین و طوبی للفائزین این خلق را دیده ای و می شناسی اکثری به طنین ذباب مشغول و از تغرّذات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم. در معرضین بیان تفکّر نما که به اجنحة اوهام در هوای اوهام طائرند الی حین آگاه نشده اند ربّی را که اخذ نموده اند که خلق نموده بعینه به مثابه حزب شیعه به روایات متوهّمین مشغولند و از حقیقت امر غافل و محجوب القای کلمه از حق بوده و هست دیگر عمل به عاملین راجع من عمل فلنفسه و من اساء

فعليها

فعليها بگو ای عباد حق با کلمۀ یفعل ما یشاء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود. می فرماید انّه لو یحکم علی الأرض حکم السّماء او علی السّماء حکم الأرض لیس لأحد ان یعترض علیه. اگر سمع و بصر یافت می شد نازل می شد آنچه که کرۀ خاک را از افلاک بگذراند و لکن از برای متوهّمین طنین لایق کتاب مبین لازم نه. بگو ای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشّر روح ما سواه فده در جواب سؤال یکی از حروف حی علیه بهاء الله الأبهی در ذکر من یتظهره الله جلّ جلاله و عمّ نواله و روح الامر و الخلق فدائه می فرماید قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من یتظهره الله تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عند الله از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه تو را نجات می دهد ولی کلّ بیان نمی دهد انتهی. حال ملاحظه

کن چه مقامی را به اوهام و ظنون تارکند و به چه مقامی متمسک. درهم فی خوضهم درهم فی غفلتهم درهم فی اوهامهم درهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الا هو المقتدر المهیمن القیوم اینکه در بارۀ اختر ذکر نمودی به عنادی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد به دراهم نالایقه و آمال لاتغنیه عمل نمود

آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود آن جناب و جمیع اصحاب می‌دانند اصفهانی بی‌انصاف مال افنان و سائر احباب را به ظلم تصرف نمود و به آتش حرص و هوی به شأنی مشتعل که غیر حق از احصای آن عاجز و قاصر در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن الی حین به صاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را به امانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق به خیانت

و مفتریات

ص ۱۸***

و مفتریات تمسک جستند لأجل اكل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض به اعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر به خروج نمودیم و لکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافلی عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود انا اردنا لهم التور و الحفظ و هم ارادوا لنا الظلم و الافتراء و ما دعاء الظالمين الا في ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص به اصفهانی و رفیق او نداشته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سینه‌ای یک کتاب ردّ نوشته و هم چنین سایر جهلا که به اسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواریخ درباره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیقی ننوشته از حق می‌طلبیم عباد را مؤید فرماید تا به عدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرس نمایند و اگر به این توفیق فائز گردند

ص ۱۹***

كلّ به كلمه مبارکه تركت ملّت قوم اعرضوا عنك و جادلوا بالباطل ناطق گردند انّ التأييد في يده و التوفيق في قبضة يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد لکن اعمال عباد ایشان را از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغا ممنوعند ان شاء الله از بعد فائز شوند به آنچه که سزاوار است امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آن جناب کلّ را به طراز اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بیارایند و به عدل و انصاف متذکر دارند لعمر الله انّ المظلوم في قم التّعيان يذگرهم و ينصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاء و لا شيئاً و يرى نفسه في خطر عظيم چه که ستر ننمودیم و به کمال تصریح کلّ را به آنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم این که درباره محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید لله الحمد ایشان را موفق نمود بر عملی که به عزّ

رضا

ص ۲۰***

رضا فائز و به طراز قبول مزین نسل الله تبارک و تعالی ان یفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطاء و یقرّبهم الیه و یؤیّدهم علی نصره امره بجنود الحکمة و البیان و الأعمال و الأخلاق انّه علی کلّ شیء قدیر یا عندلیب هل تری من یجد حلاوة بیانی او ینصف فی ما ظهر من عندی و هل تری من یطیر باجنحة الانقطاع فی هذا الهواء قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثبات را محو اخذ ننماید و این قیام مقدّس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر شده و خواهد شد و لا یبقی من حرف الا و قد یراه المنصفون مستویاً علی عرش الظهور انّ ربک یعلم و یقول و الناس اکثرهم لا یعلمون اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودند کل

ص ۲۱***

به مشاهده و اصغا فائز گشت الحمد لله آن جناب را مؤید فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمه الله المطاعة بوده غصن اکبر چندی قبل به جهة اخرى توجه نموده نسل الله ان یؤیّد علی نصره امره و ارتفاع کلمته و ارتقاء عبادده و یوقّقه علی تطهیر القلوب و تنزیه النفوس انّه هو المقتدر العزیز الوهاب. ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهاء الله الابهی را نمودید لله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا به زیور فصاحت و بلاغت مزین چون در ذکر مقصود اخبار ناطق لدی العرش مذکور و به نور قبول منور نسل الله تبارک و تعالی ان یوقّقه علی ما یحبّ و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب یا نصر الله قد ذکرک من طار فی هوائی و تمسک بحبلی ذکرناک بذکر به توجهت الوجوه الی مالک الکرم و الجود اشکر و قل لک الحمد بما ذکرتی و انزلت

لی

ص ۲۲***

لی ما ینادی کلّ حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلك و عطائک ای ربّ ترانی منجذباً بآیاتک و مشتعلأ بنار محبتک اسئلک بان تجعلنی ثابتاً راسخاً فی امرک الذی به اضطربت الأفئدة و العقول لا اله الا انت الفرد الواحد العزیز الودود یا نصر الله علیک بهاء الله و عنایته اذکر من قبلی امک انّها فازت بذکری من قبل طوبی لها انّها فازت بجوهر لا عدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدّساً عن الأشباه و الأمثال و هما حیّ العزیز البدیع ذکرها من قبلی و بشرها

بعنايتی و نورها بأنوار نیر معرفتی آن ربّک هو المشفق الکریم یا عندلیب نفوس مذکوره در نامه آن جناب به ذکر فائز الحمد لله الّذی یدهم علی الاقبال فی يوم فيه اشتعلت نار الاعراض و فازوا بالاصغاء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب تنوّرت بنور العرفان و لوجوه توجّهت الی انوار وجه ربّهم الرّحمن ص ۲۳***

و لعیون قرّت بنور الايقان و لأذان فازت باصغاء النّداء اذ ارتفع بین الأرض و السّماء نسل الله ان یؤیّدھم علی الاستقامة الکبری علی امره الأعزّ الأرفع الأعلى بحیث لا تمنعھم جنود الأرض و لا صفوفها و لا تخوفھم ضوضاء الجهلاء و لا عرفانها و یقدّر لھم نوراً یمشی امام وجوھھم فی کلّ عالم من عوالمه أنّه هو العزیز الکریم و هو الغفور الرّحیم انا ما ذکرنا اسمائھم حکمة من عندنا و انا الأمر الحکیم. التّور السّاطع من افق سماء رحمتی علیھم و علی اللّائی اقبلن و آمّن بالفرد الخیر مخلصین و مخلصات و قانتین و قانتات و ذاكرین و ذاكرات و مقبلین و مقبلات کلّ در ساحت مظلوم مذکورند و آن جناب ایشان را به این بشارت اعظم منوّر و مسرور دارند این که شخصی درباره حجاب ذکر حکم و انزال لوح نموده اکثری به اصغا اکتفا می نمایند و بما تشتهی به النّفس و الهوی

تمسک

ص ۲۴***

تمسک می جویند یا عندلیب اگر مقدّساً عن البغی و الفحشاء و مزیناً بالبزّ و التّقوی مشاهده می گشتند کلّ به تجلّیات انوار نیر اطمینان و ايقان و غنا منوّر می شدند اخذوا ما عند القوم و نبذوا ما عند الله جزاء لأعمالھم تو شاهد و عالم گواه که این مظلوم بعد از اشراق نیر آفاق از افق عراق به دو قاصد حقیقی و پیک معنوی در لیالی و ایام اهل ایران را به افق عنایت مقصود عالمیان دعوت نمود و آن دو پیک آمه و خامه بوده در جمیع احیان کوثر نصیح از قلم جاری و سلسبیل بیان به اراده امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس اسم نبوده در اوایل امر اعمال به قسی منکر مشاهده می شد که هر بصیری به حق پناه می برد و هر سمعی در لیالی و ایام به عجز و ابتهال نجات می طلبید تا آن که از فضل و عنایت به تحریر و بیان فی الجملة اعمال شنیعه به اعمال طیبّه و اخلاق غیر مرضیه

ص ۲۵***

به مرضیه تبدیل گشت از حق بطلب ناس را تأیید فرماید به عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند خود اقرار نمایند آنچه را که حال منکرند نسل لھم التّوفیق فی کلّ الأحوال أنّه هو الغنی المتعال ذکر مرفوع مرحوم حسن خان را نمودند که در سجن معرضین و منکرین به افق ابی و رفیق اعلی صعود نموده طوبی له و نعیماً له لعمری قد فاز بما لا فاز به احد من قبل یراه المقرّبون فی هذا الحین علی مقام کریم انا کنا معه اذ اراد الحضور و اللّقاء و ذکرناه بما ماج به بحر الغفران فی الامکان و حاج عرف عنایة الله ربّ العالمین و انزلنا له ما قرّت به اعین العارفین و ارسلناه الی ارض الطّاء أنّ رحمة ربّک احاط الوجود من الغیب و الشّهود ویل للذّین ما عرفوا مقامه و عملوا ما ناح به کلّ منصف و ذرفت دموع العاشقین هل یبقی الذّین ظلموا او یجدون لانفسھم

ص ۲۶***

لأنفسھم حین الأخذ من مفرّ او من مهرب لا و بیانی الّذی به انجذبت حقائق الملائ الأعلی و الفردوس الأبی و الجنّة العلیا. قل الھی الّف الھی بین قلوب عبادک و عزّفھم ما اردت لھم بجودک لو یعرفون لینوحون علی انفسھم و یبکون علی ما فات عنھم فی ایامک ای ربّ لاتدعھم بانفسھم و لاتمنعھم عن التّقرب الی شمس عرفانک انک انت المقتدر علی ما تشاء ثمّ اجعل اجر الذّین نقلوه کزراً لھم عندک انک انت الفضلّ الأمین و الحافظ الحارس المعین. ذکر نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم الھی جاری و نازل هنیئاً لھم. ذکر ضلع جناب قاسم خان علیه بهاء الله را نمودند فلما اردنا ذکرها سمعنا النّداء من شطر العظمة و الکبریا و ورودھا فی الجنّة العلیا و استقرارھا فی غرفة رقم علی فوق بابھا قد بنیت هذه الغرفة لأهل البهاء نسل الله

ص ۲۷***

ان یزل علیھا فی کلّ حین ما تقرّ به عینھا و یفرح به قلبھا أنّه هو الغفور الرّحیم. ذکر امّ و اختین را نمودند طوبی لھنّ و نعیماً لھنّ انّ المظلوم فی السّجن الأعظم اراد ان یذکرھنّ بما تبقی به اسمائھنّ بدوام ملکوت الله العزیز الحمید طوبی لک یا امّی و ورقی بما اظهر الله منک من قام علی خدمة امری و ذکری بین عبادی و ثنائی بین خلقی قد وفّقه الله تبارک و تعالی علی نشر آثاره الّتی بنورها اشرفت الارض و السّماء و تنوّرت الأفئدة و القلوب و قدرنا لک بعض اجره فی تبلیغ الأمر و اظهار الکلمة بالحکمة و البیان یا عندلیب کبر علیھا من قبلی و بشرھا بعنايتی و رحمتی الّتی سبقت الأشياء و نوری الّذی انار به الوجود و نذکر اختک فی هذا الحین و نبشّرھا بعناية الله ربّ العرش العظیم یا ورقی علیک بهائی و رحمتی نسل الله تبارک و تعالی

ان یزینک

ص ۲۸***

ان یزینک بقمیص العرفان و ینورک بانوار الایقان و یقدر لک ما قدره لامائه اللائی طفن العرش انه هو السامع المجیب و نذکر امتی الأخری طوبی لأذن سمعت نداء یا امتی و یا عبدي و لقلب اقبل الی الله مالک يوم الدین افرحی بذکری ایاک و سیحی بحمد ربک العزیز العظیم و نذکر امائی فی الأطراف و نبشّرهم بما قدر لهم من لدی الله الفرد الخیر انّ الّتی فازت بالاقبال انّها من اعلی الرّجال عند الله طوبی للفائزات و الفائزین الحمد لله ربّ العالمین. ذکر جناب غلامعلی را نمودید یا غلام قبل علی هل تقدر ان تسمع بیانی باستقامه تفتح به ابواب آذان من فی الامکان و هل تقدر ان تنطق ببیان تنطق به السن العالم قل لا و نفسک الّا بحولک و قوتک و لله

ص ۲۹***

خزائن البیان لو یزل آیه منها او یمظهر لؤلؤ منها لترى الناس سکاری من ریحی بیان الله مولی الوری انّ ربک هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفضال الکریم قد ذکرک من قام علی خدمه امری و طار فی هواء حبّی ذکرناک بآیات ظاهرها نور و باطنها رحمة و فی باطن باطنها ما ینادی بهذا النبأ العظیم البهاء علیک و علی الذین ما خوّفهم سطوة کلّ غافل مرّیب یا عندلیب نفوسی که اقبال نمودند و به محبّت با آن جناب معاشرت کردند و به قبول ما نطقت فی هذا الأمر الأعظم فائز گشتند و هم چنین امائی که کسب رضا نموده اند و طلب ذکر از مولی الأذکار کرده اند کلّ به تجلیات انوار آفتاب عنایت مقصود عالمیان فائز امروز بحر مواج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی اقبال نمود و به خدمت اولیا فائز گشت او از اهل بهاء در قیوم اسما از قلم اعلی مذکور و مرقوم اولیای آن

ارض را

ص ۳۰***

ارض را سلام و تکبیر برسان و هم چنین اماء موقنات را در ظاهر اسامی مستور ولكن در باطن ظاهر و مشهود این ایام حکمت الهی سبقت گرفته انه هو العلیم الخیر عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین. ذکر جناب حاجی علی را نمودید و هم چنین توجّهش به شطر اقدس اوامر و احکام الهی هر یک به مقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی باید در آنچه از قلم اعلی جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق به حرکت است حرکت نماید و اگر موافق سکون است ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مگر در ادای دیون. بسیاری از نفوس لأجل ادای حقوق الله اراده بیع نمودند و منع نمودیم یا عندلیب بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده

ص ۳۱***

در سجن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبیر و اناث و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم و واضح است بعضی به مثابة جبل ثابت و راسخ و برخی به مثابة نور منیر و بعضی هم یعلو مرّة و یسفل اخری و حق با کل به عنایت کبری سلوک می فرماید بیست و یک سنه با این جمع در سجن ساکن قل القدرة لله ربّ العالمین الحکمة لله مقصود العارفين الرأفة لله معبود من فی السموات و الأرضین الشفقة لله مولی الاولین و الاخرین. جلال در توجّه اذن داشته و اما آن دو نفس دیگر بعد از ورود در پرت سعید طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند انّ ربک هو السامع المجیب باری شرایط نفوسی که به اذن فائزند این است اول صحت مزاج و صحت بدن ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطی که اعظم شرایط است

تحصیل

ص ۳۲***

تحصیل اذن است در محل و مقام و اگر کلّ موجود باشد و حکمت اقتضا ننماید حرکت و توجّه جائز نه حق می فرماید و لمن استطاع الیه سبیلاً. از حق می طلبیم کل را تأیید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که به آن مامورند از مطلع امر ظاهر نمی شود مگر آنچه سبب علو و سموّ و محبّت و الفت و اتحاد عباد است انه هو الأمر الحکیم این که درباره توجّه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر به تشویق چاوش ها قصد افق اعلی و ذوره علیا می نمایند این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را به این مقام آورده مع اعراض کلّ جوهر وجود را به اراده مطلقه اخذ کرده مع آن که در ایامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلک منقطعاً عن العالم کلّ را دعوت نمودیم به آنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء

ص ۳۳***

نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و معاشرت با جمیع ادیان به روح و ریحان امر فرموده آن جناب دیده و می دانند آنچه از قلم اعلی در زیر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین امر نمودیم به قرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و به جهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود ولكن در این ظهور اعظم سدّ منع برداشته شد و به جای آن حریت عطا و عنایت

گشت ان شاء الله آن جناب به فتح مدائن قلوب به روح و ریحان مؤید شوند و به انتشار آثار به حکمت و بیان موفق آنه یمدک بجنود البیان آنه علی کلّ شیء قدیر و نبشّرك في هذا الحين بحضور

ما ولد

ص ۳۴***

ما ولد من ايكار افكارك و اشرق من افق خلوصك و خضوعك و خشوعك و قرء امام الوجوه نسل الله ان يعطيك اجراً في كل عالم من عوالمه و يقدر لك ما يكون باقياً ببقاء ملكوته أنه هو الفضال الكريم و المؤيد العزيز الخبير اوليائى هر محل را از قبل مظلوم سلام و تكبير برسان و به انوار نير بيان رحمن منور دار استدلالية آن جناب به ساحت اقدس فائز اين ايام ان شاء الله ملاحظه می شود نسل الله ان يظهر لك في ذكره و ثنائيه ما تنجذب به القلوب انه هو المقتدر العزيز المحبوب النور المشرق من افق سماء بياني عليك و على من يسمع قولك في هذا النبأ الأعظم و هذا الأمر العظيم.

[نشر شده در اقتدارات، ص ۱۰۵]

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء

و ما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة كل الأشياء قل فاعلم ان المقصود من الأشياء في هذا المقام لم يكن

ص ۳۵***

الّا الوجود و كمالات الوجود من حيث هو وجود و من الكلّ الواحد و هذا كلّ لا يذكر عنده بعض و لا يقابله جزء و الحاصل انّ البسيط الحقيقة لما كان بسيطاً من جميع الجهات انه واجد و مستجمع لجميع الكمالات التي لا حد و لا نهاية لها چنانچه فرموده اند ليس لصنعه حدّ محدود. به لسان پارسی ذکر می شود مقصود حکیم از اشیاء در عبارت مذکور کمالات وجود من حيث هو وجود است و از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جميع کمالات نامتناهییه است به نحو بساطت و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحلّ به وجودات غیر متناهییه شده سبحانه سبانه عن ذلك چنانچه خود حکما گفته اند بسيط الحقيقة كل الأشياء و ليس بشيء من الأشياء و في مقام آخر انّ انوار بسيط الحقيقة يرى في كل الأشياء و این به بصر باصر و نظر ناظر

منوط است

ص ۳۶***

منوط است ابصار حديده در كلّ اشیاء آیات احديّه را مشاهده می نمایند چه که جميع اشیاء مظاهر اسماء الهيّه بوده و هستند و حق لم یزل و لا یزال مقدّس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیاء در امکنه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لما كان الوجود الواجب في كمال القوة و الشّدة لو يجوز ينحلّ بوجودات غیر متناهییه ولكن لا يجوز ما انحلّ در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکما اگر بتمامه اظهار رود مطلب به طول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده می شود لذا قلم مختار به اختصار اکتفا نمود دو مقام در توحید مشاهده می شود توحید وجودی و آن این است که کل را به لا نفی می کنند و حق را به الا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمی دانند به این معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فناء محض بوده و خواهند بود كلّ شیء هالك الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل

ص ۳۷***

وجود نه و ذکر وجود بر او نمی شود چنانچه فرموده اند انه كان و لا یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد كان مع آن که مشاهده می شود که اشیاء موجود بوده و هستند مقصود آن که در ساحت او هیچ شیء وجود نداشته و ندارد و در توحید وجودی كلّ هالك و فانی و وجهه که حق است دائم و باقی. و توحید شهودی آن است که در کل شیء آیات احديّه و ظهورات صمدانيّه و تجلیات نور فردانيّه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل ستریم آیاتنا في الأفاق و فی انفسهم در این مقام در كلّ شیء تجلیات آیات بسيط الحقيقة مشهود و هویدا. مقصود حکیم این نبوده که حق منحلّ به وجودات نامتناهییه شده تعالی تعالی من ان ينحلّ بشيء او یحدّ بحدّ او یقترن بما فی الابداع لم یزل كان مقدّساً عن دونه و منزهاً عمّا سواه نشهد انه كان واحداً في ذاته و واحداً في صفاته و كلّ في قبضة قدرته المهيمنة على العالمين و در مقامی

کل

ص ۳۸***

کل ما ذکر او یذكر يرجع الى الذکر الأوّل چه که حق جلّ و عزّ غیب منبع لا یدرک است در این مقام کان و یكون مقدّساً عن الأذکار و الأسماء و منزهاً عمّا تدركه اهل الانشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا آن چه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است به کلمه اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع می شود او است مصدر توحید و مظهر نور تفرد و تجرید در این مقام كلّ اسماء الحسنی و الصّفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه كما ذکر انّ الغیب هو مقدّس عن الاذکار کلّها و مقرّ نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم به اسم و محدود به حدود مشاهده

می‌شود و لکن در باطن بسیط مقدّس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کلّ الجهات در این مقام معنی چنین می‌شود یعنی کلمهٔ اولیّه و مطلع

ص ۳۹***

نور احدیّه مربّی کلّ اشیا است و دارای کمالات لا تحصی و از برای این کلمه در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لاینبی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به أنّه لهو العلیم الخیر دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده‌اند فی الحقیقه نمی‌توان به ظاهر قول کفایت نمود و به شمانت برخاست مگر در کلمات نفوسی که متجاسر به کفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده‌اند از کتب انبیاء استنباط کرده‌اند و اوّل من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سَمّی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته‌اند در هر لسان به اسمی موسوم است و در هر فتنی از فنون حکمت بیانات وافیه کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیّه

استخراج

ص ۴۰***

استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیّه و حکمتیّه نموده‌اند این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفصاً لأمر الله در ظاهر رد فرموده‌اند و لکن این عبد مسجون لا ینکر الّا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول به ادراک این بیانات شود چه که علم به این بیان و امثال آن انسان را غنی ننموده و نخواهد نمود مثلاً حکیمی که به این کلمه تکلم نموده لو کان موجوداً و الذین اقرّوا له فی ما قال ثمّ الذین اعترضوا علیه کلّ در صقع واحد مشاهده می‌شوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعهٔ نوره به کلمهٔ بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلیٰ ذروهٔ حقایق و عرفان مشاهده می‌نمودند علی شأن ظنّوا بانّ ما خرج من افواههم أنّه قسطاس

ص ۴۱***

توزن به الأقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المآل مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هیوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم به جمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمهٔ بلی توقّف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه که مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم می‌فرماید قول عمل می‌خواهد قول بلا عمل کنحل بلا عسل او کسّجر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد می‌شود که موسایی موجود نه و الّا زمزمهٔ ائی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان به این کلمه تکلم نموده و مقصود آن که عارف بالله به مقامی صعود می‌نماید که چشمش به مشاهدهٔ انوار تجلّی مجلّی منور و گوشش به اصغاء نداء او از کلّ شیء فائز این

مقامات را

ص ۴۲***

مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده‌اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده می‌شود ندای سدرهٔ الهیّه که بر اعلیٰ البقعهٔ ما بین بریّهٔ تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و به اعلیٰ النداء کلّ را ندا می‌فرماید ابدأ اصغاً ننموده چه اگر اصغاً شده بود به ذکرش قیام می‌نمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حبّ نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر. باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده‌اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده‌اند الامر بید الله یعطى من یشاء ما یشاء و یمنع عنّ یشاء ما اراد أنّه لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو العلیم الحکیم در این ایام در یکی از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذی مقنعة عرفت و اقبلت و قالت

ص ۴۳***

لک الحمد یا اله العالمین کذلک جعلنا اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلامهم انّ ربّک لهو الحاکم علی ما برید ان یا حسین قل لمن سئل دع الغدير و البحر الأعظم امام وجهک تقرّب الیه ثمّ اشرب منه باسم ربّک العلیم الخیر لعمری أنّه یبلغک الی مقام لاتری فی العالم الا تجلّی حضرت القدم و تسمع من السّدره المرتفعه عل العالم أنّه لا اله الا هو المقتدر العزیز القدير هذا یوم ینبی لکلّ نفس اذا سمع النداء من مطلع البدا یدع الوری عن الوری یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثمّ لبّیک یا محبوب العالمین قل یا ایّها السائل لو یاخذک سکر خمر بیان ربّک الرّحمن و تعرف ما فیه من الحکمة و التّبیان لتضع الامکان و تقوم علی نصرهٔ هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الذی اذا یراه احد فی الظّاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطغیان و اذا یتفکّر فی الباطن یراه مهیماً علی من فی السّموات

و الارضين ان استمع ما تنطق به النار في السدرة المرتفعة التوراء على البقعة الحمراء يا قوم ان اسرعوا بالقلوب الى شطر المحبوب كذلك قضى الأمر و اتى الحكم من لدن قوئ امين يا ايها السائل قد ذكر ذكرك لدى الوجه في هذا السجى المبين لذا نزل لك هذا اللوح الذى من افقه لاحت شمس الطاف ربك العزيز الحميد ان اعرف قدرها و اغل مهرها انها خير لك ان انت من العارفين نسل الله بان يؤيدك على امره و ذكره و يقدر لك ما هو خير لك في الدنيا و الآخرة انه مجيب دعوة السائلين و ارحم الراحمين يا ايها العبد اذا استجذبت من نفحات اشارات مالک الأسماء و استنورت بانوار وجه الذى اشرق من مطلع البقا توجه الى الأفق الأعلى قل يا فاطر السماء و مالک الأسماء اسئلك باسمك الذى به فتحت ابواب لقائك على خلقك و اشرقت شمس عنايتك على من فى ملكك بان تجعلنى مستقيماً على حيك و منقطعاً

عن سوايك و قائماً بخدمتك و ناظراً الى وجهك و ناطقاً بثنائك اى رب ايدنى فى ايام ظهور مظهر نفسك و مطلع امرک على شأن اخرق السحابات بفضلك و عنايتك و احرق الحجابات بنار محبتك اى رب انت القوئ و انا الضعيف و انت الغنى و انا الفقير اسئلك ببحر عنايتك بان لا تجعلنى محروماً من فضلك و مواهبك يشهد كل الأشياء بعظمتك و اجلالك و قوتك و اقتدارك خذ يدى بيد ارادتک و انقذنى بسلطانک ثم اكتب لى ما كتبته لاصفيانک الذين اقبلوا اليک و وفوا بعهدک و ميثاقک و طاروا فى هواء ارادتک و نطقوا بثنائك بين بریتک انک انت المقتر المهيمن المتعالى العزيز الكريم.

[نیز نشر شده در اقتدارات، ص ١٥٥]

به اسم محبوب عالميان

يوم يوم الله است و كل ما سواه بر هيبت و عظمت و اقتدار او گواه بعضى شناخته و گواهی داده و برخى گواهی می دهند ولكن او را نشناخته اند شگى نبوده و نیست که کل در حقیقت

اولیه

اولیّه لعرفان الله خلق شده اند من فاز بهذا المقام قد فاز بكل الخير و اين مقام بسیار عظیم است به شأنی که اگر عظمت آن بتمامه ذکر شود اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر این مقام را به انتها نرساند طوبی از برای نفسی که در يوم الله به عرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد او است از مقدسین و مقربین و مخلصین اگر چه این مقام در خود او به شأنی مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد ولكن ظهور آن را وقتی مقرر است مشاهده نما چه بسیار از ناسکین که از رب العالمین محروم مانده اند و چه بسیار از تارکین که به این فیض عظیم فائز گشته اند چنانچه در اعصار قبل شنیده شد مثلاً تمار به لقاء مختار فائز شد و عالم که خود را از اخبار و احبار می دانست محروم ماند قدری تفکر در کلمات منزل آیات نمائید تا از حقیق صافی که در آن مکنون است بیاشامید چه بسیار از عصاة

که ارباح رحمت رحمن مرور نمود و ایشان را طاهر و مقدس فرمود و چه مقدار از عاملین و آملین که به هوای نفسیه تمسک جستند و از شطر احدیه ممنوع و محروم ماندند امر در قبضه قدرت سلطان مقتدر است نسل الله بان یوفق الكل على ما یحب و یرضی مشاهده در علمای فرقه شیعه نما که خود را اعلی و اعظم و اکمل از سائر امم می شمردند و بعد از هبوب ارباح امتحان و ظهور جمال رحمن به هوی از مکمن قرب و لقا بعید ماندند و از کوثر قرب و وصال نیاشامیدند خود را بهترین خلق می شمردند و پست ترین آن نزد حق مذکور و مع ذلک شاعر نشده و نیستند. نیکو است حال کسی که از اراده و مشیت خود به کلمه الهیه طاهر شد و به اراده مراد عالمیان پیوست او است از جواهر خلق نزد حق متعال ای مقبل الی الله بعضی از عباد عبده هوی بوده و هستند و بعضی عبده

اقوال

اقوال چنانچه مشاهده شد که چه مقدار از کتب در اثبات حق نوشتند و در لیالی و ايام به ذکر او مشغول بودند مع ذلک حرفی از بیانات حق را ادراک ننمودند و به غرفه ای از بحر علم رحمن فائز نشدند قدر این ايام را بدان لعمری مارأت عین الابداع شیهها و حق را مقدس از کل مشاهده کن اوست مجلی بر کل و مقدس از کل اصل معنی توحید این است که حق وحده را مهیم بر کل و مجلی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کل را قائم به او و مستمد از او دانید این است معنی توحید و مقصود از آن بعضی از متوهمین به اوهام خود جمیع اشیا را شریک حق نموده اند و مع ذلک خود را اهل

توحید می‌شمردند لا و نفسه الحق آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمردند نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید آن که مطلع ظهور را با غیب منیع لا یدرک یک دانی

ص ۴۹***

به این معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره این است منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الراسخین در این مقامات بیانات لا تحصی از قلم اعلی جاری باید ان شاء الله در صدد آن باشید که بیانات عربیه و فارسیه که در این ظهور احدیه از مطلع آیات الهیه نازل شده به قدر قوه جمع نمائید و مشاهده کنید لعمری یفتح من کلّ کلمته علی قلبک باب العلم و الحکمة انّ ربک لهُو العلیم الحکیم لذا در این لوح مختصر نازل شده هذا من فضله علیک ان اشکر ربک فی ایامک بهذا الفضل المنیع نفوسی که از این کأس آشامیده‌اند و به این مقام اعلی و رفرف اسنی فائز گشته‌اند کلمات ناس بر ایشان تأثیر ننماید و اشارات نفسانیّه آن نفوس را از شاطی بحر احدیه منع نکنند و این که بعضی از افتنانات و امتحانات لغزیده و می‌لغزند آن نفوس

فی الحقیقه

ص ۵۰***

فی الحقیقه به این مقام فائز نشده‌اند مثلاً اگر شخصی ندای ورقا را فی الحقیقه استماع نماید البتّه به نعیق حیوانات از او ممنوع نشود در این مقام کلمه‌ای از مصدر فضل و رحمت کبری بر تو القا می‌نمایم تا از اعراض و اغماض عباد و من فی البلاد و امتحانات قضائیه و افتنانات محدثه از صراط احدیه باز نمائی و به دوام ملک و ملکوت بر امر و حبّ مالک جبروت ثابت و مستقیم مانی و آن کلمه کلمه‌ای است که لم یزل و لایزال در کتب الهیه ظاهراً و باطناً بوده و آن این است که می‌فرماید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اگر نفسی به عرفان حقّ فائز شد و او را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی الحقیقه دانست دیگر از هیچ فتنه‌ای ممنوع نشود و از هیچ حادثه‌ای مضطرب نگردد اوست شارب کأس اطمینان و اوست فائز به مقام ایقان طوبی لمن شرب و فاز و ویل للمبعدین قدری تفکر نما تا از زلال سلسال بیان مالک مبدء و معاد بیاشامی و چون

ص ۵۱***

طیر روحانی خفیف شوی و به هواهای قدس معنوی پرواز کنی و اگر نفسی به این مقام فائز نشود از اهل حق محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز به این مقام به عنایت حق سهل و آسان بوده مع ذلک اکثری فائز نشده‌اند الاّ من شاء ربک المقتدر القدیر چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس ادعای عرفان نموده‌اند و در ظاهر به ایام الله و عرفان آن فائز و مع ذلک به امری از امور به اسفل السافلین راجع شده‌اند لعمری من سمع ندائی و وجد منه حلاوة بیانی لن تمنعه سطوة الملوک و لا اشارات من علی الأرض و لا حجبات العالمین فضل را مشاهده کن به مقامی رسیده که تو در محلّ خود ساکنی و حق در سجن اعظم مع بلایای لا تحصی به ذکر تو مشغول تا از عنایاتش محروم نمائی و از الطافش ممنوع نشوی و بعد از عرفان حق اعظم امور استقامت بر امر اوست تمسک بها و کن من الراسخین. هیچ عملی اعظم از این نبوده

و نیست

ص ۵۲***

و نیست اوست سلطان اعمال و ربک العلیّ العظیم و آن چه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن جائز نه لأجل ضعف عباد ولکن اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلیا بل التّشکر فیها و التّوکل علیه فی کلّ الاحوال این امور اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر ما بقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شده بوده و خواهد بود ان شاء الله به آن جناب می‌رسد و بما نزل فی الألواح عامل خواهند شد حال زیاده بر این ذکر آن جایز نه و آنچه از احکام از موثّقین شنیده‌اید و یا در الواح الهیه مشاهده نموده‌اید عامل گردید تا به ما بقی آن فائز شوید باری روح قلب معرفه الله است و زینت آن اقرار بآنّه

ص ۵۳***

یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت کذلک بیّن الله لمن اراد انه یحبّ من توجّه الیه لا اله الاّ هو الغفور الکریم الحمد لله ربّ العالمین جناب اخوی علیه بهاء الله را تکبیر منیع از قبل مظلوم برسانید قل نعیماً لک بما اقبلت الی قبله العالمین قد قدر لکم اجر من فاز بلفانه و حضر لدی عرشه العظیم در این صورت رجوع به وطن احسن است که شاید از رجوع شما نفحات حبیه بر بعضی مرور نماید و ان شاء الله به تأییدات حق به تبلیغ امرش مؤید خواهند شد قلب که به بحر اعظم متّصل شد البتّه از او انهار جاریه به ظهور خواهد رسید نظر به اضطراب این ارض و شقاوت و غفلت اهل آن بر حسب ظاهر اذن ورود ندادیم ولکن قد کتبنا لکم اجر الواردين قل الحمد لله ربّ العالمین.

ص ۵۴***

هو الناطق بالعدل

حمد و ثنا حضرت قوی قادری را لایق و سزا که در بحیوۃ بلایا و ما بین ایادی اعدا بآئی انا مولی الوری ناطق قوت فراغت منعش ننمود و قدرت جبابره او را از اراده اش باز نداشت با علم یفعل ما یشاء از اقلیم بقا قصد ناسوت انشا فرمود تا عباد مرده را به نفحات وحی الهی و الهامات ربانی زنده نماید و به افق عزت رساند و مقصود از حمل بلایا و رزایای لاتحصى آن که عالم از دخان ضغینه و بغضا مطهر شود و هر نفسی خود را در مقعد صدق و محفل امن مشاهده کند یا ایها الطائر فی هواء عرفانی مذهب الله و شریعة مشروعة مقتنه سبب الفت وری بوده و لکن از سوء ادراک علت ضغینه و عناد گشته همت نما شاید این یک شبر عالم به نور اتفاق منور گردد از آنچه از سماء علم الهی نازل واضح و مشهود است که مقصود چه بوده و اراده چه شاید عباد عالم از اخلاق

ص ۵۵***

سبعی به اخلاق روحانی نورانی توجه نمایند و از اعمال و افعال نالایقه مطهر گردند از حق بطلب در عالم حزبی مثل حزب شیعه مجدّد احداث نشود یا ایها الناظر الی وجهی قسم به آفتاب حقیقت که الی حین این مظلوم اسرار مکنونه را ظاهر نفرمود جمیع مطالب آن قوم به مثابه جابلقا و جابلسا بوده و هست. ما بین حق و خلق فرق ننموده اند باری عرف توحید را نیافته اند و خود را افضل عالم می شمردند جز فساد و رد و لعن عملی مشهود نه از حق بطلب عالم را به نور عدل منور فرماید و حضرت سلطان ائده الله را تأیید نماید و توفیق بخشد مع جسارت بعضی در اول ایام مکرر در این سنین اخیر مظلومان را از ظلم جاهلان حفظ فرموده مرّة فی الهاء و المیم و اخری فی القاف و المیم و فی مقامات اخری چنانچه محبوسین ارض طاء را به صرافت طبع مرخص فرمودند الهی الهی تری حالی و بلائی و ابتلائی و سجنی

و حزنی

ص ۵۶***

و حزنی اسئلک باسمک الذی به فتحت ابواب القلوب و بامواح بحر بیانک امام الوجوه ان تؤیّد حضرة السلطان علی ما تحبّ و ترضی انک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثری یا نبیلی علیک بهائی و عنایتی آن جناب مطلعند که این مظلوم به چه قدرت و قوتی از اول امر الی حین امام وجوه کل من غیر ستر و حجاب قیام نمود هر هنگام امر الله مرتفع و نیر ظهور ساطع غافلی از خلف حجاب بر آمد و عمل نمود آن چه را که سبب توقّف عباد گردید در ارض سرّ مع ظهور مباهله و اعلائی کلمه، سیّد محمد اصفهانی نزد مشیر الدّوله علیه بهاء الله دوید و التجا نمود از برای معیشت دو یوم شهریه خواست لعمر الله بذلک ناح قلبی و قلوی و ارکانی و حال هم اصفهانی موجود در آستانه مع رفیقش به تاراج اموال مشغول به شأنی به نار حرص و هوی مشتعل که قلم از ذکرش عاجز و قاصر امانت بیچاره

ص ۵۷***

تحت برائن خیانتش معذب و تقوی به مثابه عنقا مستور و غیر مشهود و لکن مع جمیع بلایای وارده و رزایای نامتناهی لسان و قلم ممنوع نه. ظلم ظالمین و سطوة معتدین منع ننموده نسل الله تبارک و تعالی ان يؤیّد المعرضین علی الاقبال و المنکرین علی الاقرار انه هو المقتدر المختار نامه آن جناب که به عبد حاضر ارسال نمودند رسید و همان حین لوح امنع اقدس از سماء مشیت مخصوص جناب مذکور علیه بهائی نازل نسل الله ان يؤیّد علی اخذه بقوة من عنده و قدرة من لدنه و یک صحیفه مبارکه ارسال شد ملاحظه نمایند و صورت آن را به ارض خا و شاهرود و مشهد و هم چنین به مدن اخری ارسال دارند یک جلد کتاب الهی از سمت هاء امروز ارسال می شود که به آن جناب برسانند و مخصوص اسامی مذکوره آیات بدیعه منیعة عظیمه نازل و ارسال گشت ای کاش عارف می شدند

که این

ص ۵۸***

که این آیات از کجا نازل و به چه حالی نازل لعمر الله اگر اهل عالم به انصاف نظر کنند کلّ به ذروه علیا توجه نمایند. معلوم نیست متوقّفین به چه عذری متعذّرند لعمری لو کان النّقطة الأولى ليقوم امام الوجه و یحرّر ما یزل من ملکوت الفضل و العطا قل یا قوم انظروا الی آثاری و ما خرج من بحر بیانی انه یعرفکم ما ستر عنکم حکمة من عنده انه هو الصّبار السّتار العظیم الحکیم آثار حزن آن جناب این مظلوم را محزون نموده لازال لحظات عنایت به شما متوجّه یشهد بذلک کل الأشياء تمسک بما انزلناه لک من قبل لا تنظر الی الخلق و اطوارهم بل الی الحق و سلطانه لازال مذکور بوده و هستی یشهد بذلک امّ الکتاب فی هذا الحین قل الحمد لله ربّ العالمین این که درباره اخوی زاده محمد علی علیه بهائی ذکر نمودی این فقره معلق به مصلحت آن جناب است و نزد حق مقبول البهاء المشرق من افق

ص ۵۹***

هذه السّماء علیک و علی من معک و یحبّک و یسمع قولک فی نبأ الله ربّ العرش العظیم و ربّ هذا الأمر المحکم المتین.

صحیفة الله المہیمہ القیوم

هو الظاهر الباهر المبين العليم الخبير

یک تجلّی از تجلّیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بحر جود مَواج و یک تجلّی از تجلّیات اسم علیم بر عالم اشراق نمود کلّ به طراز علم مزین و منادی عزّت از یمین عرش عظمت به کلمه مبارکه کلّ شیء احصیناه کتاباً ناطق یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر الله اکبر تالله هذا يوم فيه ظهر کلّ امر مستتر و به برزت الساعة و انشقّ القمر ایاکم ان تمنعکم حجبات من اعرض و کفر أو تخوّفکم سطوة اصحاب السّفر الذّین بدّلوا نعمة الله کفراً و اعرضوا عن الرّحیق و الکوثر یا قوم اتّقوا الله و لا تعترضوا علی الذّین بنوره اشرفت الارض

و السماء

ص ۶۰***

و السّماء و به ظهر حکم القدر انّه اتی لحيوتکم و تقرّبکم الی الله ربّ العرش العظيم و الكرسيّ الرّفیع انّه لو یرید ان یزین الأشياء کلّها بطراز الأسماء فی هذا الحین و یأخذ عنها فی حین آخر ليقدر لیس لاحد ان یقول لم و بم انّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدير قل یا هادی بشنو ندای الهی را این مظلوم لوجه الله تو را ذکر نموده و می نماید لعلّ تجد لنفسک الیه سبیلا. در اعمال خود تفکر نما و هم چنین در آنچه از مشرق علم و قدرت الهی اشراق نموده شاید از غدیر به بحر راجع شوی و از ظلم به عدل و از اعتساف به انصاف یا هادی لا تنس فضل الله علیک ولّ وجهک شطر الله العلیّ الابهی و قل الهی ترکت ما عند الاحزاب الذّین ما آمنوا بک و بآیاتک و اقبلت الیک خذ یدی بقدرتک و سلطانتک ثمّ انقذنی بعنایتک و الطافک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک و اعترفت بغفلی

ص ۶۱***

و خطائی عند تجلّیات انوار شمس علمک و بظلی عند اشراق نیر عدلک کم من يوم توجّه الی نور عطائک من افق سماء فضلك و انا اعرضت عنه آه آه و معتنی اوهامی عن التّقرّب الی نیر الايقان الذّی اشرق من افق سماء مشیتک و حجّبتنی الظّنون عند ظهور اسمک القیوم ای ربّ اسئلک ببحر آیاتک و رایات ظهورک و اقتدارک و بکلمتک العلیا الّتی بها انجذبت حقائق الاشياء و بندائک الاحلی و صریر قلمک الأعلى ان تغفر جریراتی العظمی اشهد انّ بامرک ماج بحر الغفران فی الامکان و حاج عرف اسمک الرّحمن بین الادیان. یا ایّها المنجذب بآیاتی و الطّائر فی هواء حیّ مکرّر هادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و به افق اعلی دعوت فرمودیم و لکن آن غافل الی حین ملتفت نشده و به کلمه مبارکه آمّنت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و اخذ الانکار به ظلی

ظاهر

ص ۶۲***

ظاهر شده که شبه و مثل نداشته چه که مقامی را انکار نموده که از اوّل ایام الی حین امام وجوه غافلین و موخّدین و مشرکین قائم بوده و به اعلی النّداء کلّ را به صراط مستقیم راه نموده و به ظهور نبأ عظیم بشارت داده بگو یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اوّلی به انا اوّل العابدین ناطق اتّق الله انظر فی ما نزل من سماء مشیه ربّک ایاک ان تتبّع سنن الجاهلین لو ترید الآیات انّها ملئت الافاق و لو ترید البینات ارجع الی الآثار ای بی انصاف می فرماید اگر نفسی به یک آیه نطق نماید تعرّض منمائید و حال معادل کتب اوّلین و آخرین موجود و ظاهر بیا و ببین. اهل بیان را مثل حزب شیعه تربیت نمما و به اسما ایشان را از مولی الوری منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکر نما شاید از وهم به یقین توجّه نمائی و از شمال به یمین. لوجه الله گفته

ص ۶۳***

می شود لوجه الله بشنو چه مقدار از نفوس مع عزّت و رفعت و ثروت و قدرت در آن ارض مقابل وجهت از کل گذشتند و جان را رایگان بر قدوم محبوب عالمیان نثار نمودند پند گیرید ای سیاهپتان گرفته جای پند / پند گیرید ای سپیدپتان دمیده بر عذار. نقطه سودای قلب بر بیضا غلبه نموده و آثار آن را محو کرده تو به مجرد ذکر بابیت خوف ارکانت را اخذ نمود به شأنی که منبر رفی و تکلم نمودی به آنچه که اهل مدائن عدل و انصاف گریستند در اعمال خود و و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سر منبر ذکر نموده ای تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهاء الله و رحمته تازه واقع شده در حفظ خود و انفاق او فی الجملة تفکر لازم شاید موفق شوی و به اقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت

او

ص ۶۴***

او و حیات تو گواه کذب و تبّری و افتراء تو سبحان الله حبّ دو روزه زندگی تو را از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی قد کنت حاضراً فی مجلس العلماء از نطق ابن الذّئب و قال یا قوم اعراض و تبّری و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سبّ و لعنش کافی است دیگر حجّتی از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن به کتاب الهی یعنی فرقان می دانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمی توان او را نسبت به غیر طریقه ناجیه دهیم

باری عمل نموده آن چه را که کبد مقربین از آن گداخته لم ادر بای حجة آمن بالله و بای دلیل اعرض عنه نسل الله ان یؤیده علی الرجوع و الانابة اَنَّهُ هو التَّوَابُ الغفور الرحیم اَنَا نرید ان نراه متعارجاً الى سماء المعارف و الدقائق و متصاعداً الى ذروة الحقائق و هو اراد لنفسه مشتبهات الهوی معرضاً عما اراد له مولی الوری

ص ۶۵***

و مالک الآخرة و الأولى یکی از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو ای بی انصاف اَنِّی الله نفسی که هزار ازل به کلمه اش خلق شده و می شود از او اعراض نمودی و به مفترباتی تکلم کردی که صحیحه اشیا مرتفع گشت از این گذشته تو نمی دانی که اسما از چه محلی ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت دیان را ابو الشَّور نامیدید و خلیل الرحمن را ابو الذَّواهی گفتید و بر جمعی از مظلوم های عالم فتوی دادید و شهید کردید و به مثابه حزب شیعه عمل نمودید آن چه را که سبب خسران دنیا و آخرت است این اسی که ذکر نمودید از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان به اعلی التَّداء رَدَّت می نماید و می فرماید به بیان و حروفات آن از منزل و مظهرش محروم نمانید و اگر آن اسم از مقام اعلی که مقام ظهور نبأ عظیم است ظاهر شده اَنَّهُ هو المقتدر

علی

ص ۶۶***

علی ما یشاء یعطى و یاخذ اَنَّهُ محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علم یفعل ما یشاء امام وجهش منصوب رغماً لک و للذین نبذوا عهد الله و میثاقه و جادلوا بآياته اسمع نداء هذا المظلوم دع خلیج الأسماء ثم اقصد بحر المعانی و البیان هذا ما امرت به من لدى الحقّ علام الغیوب لعمر الله لا ینفعک اسم من الأسماء و لا شیء من الأشياء الا بهذا الأمر المبین و هذا النبأ العظیم. اسما را بگذار و به آثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آن چه که الیوم از اکثری مستور است اگر صاحب بصر و سمعی در این کلمه نقطه اولی تفکر نما قوله تعالی و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو اَنَّهُ لا یستشار بأشارتی و لا بما نزل فی البیان آیا بعد از این کلمه محکمه تامه می شود به بیان تمسک نمود و از منزل آن محروم گشت لا و نفسه الحق از این کلمه مبارکه استدلال به بیان ممنوع و در ظهور اعظم

ص ۶۷***

ذکر دونش مقبول نبوده و نیست امروز نقطه بیان بآئی انا اول العابدین ناطق و شما مشغولید به آنچه که ذکرش لایق نه و حال آن که آن حضرت جانش را در سبیل این نبأ اعظم فدا نمود و در لیالی و ایام به ذکرش ناطق و بما یرد علیه ذاکر و محزون حنین بیان از ظلم ظالمین مرتفع و لكن اذان واعیه مفقود و ابصار حدیده غیر مشهود کجا بودید ایامی که این مظلوم تحت سلاسل و اغلال بود گاهی در کند و تحت حکم و هنگامی بین ایادی غافلین. در ارض میم بر این مظلوم وارد شد آن چه که بر احدی از قبل و بعد وارد نشده لو لا البهاء من نطق امام الوجوه و لو لاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا هو الذی به نصبت رایة هو الله على اعلی الأعلام و ما ج بحر العرفان امام وجوه الأنام در شادان اول من کفر بالله اند و در رخا اول من آمن بالله. قلم متحیر و لوح متحیر که چه ذکر

نماید

ص ۶۸***

نماید مع آن که این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج به ذکر دونش نبوده و نیست نظر به ضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفین را به افق امر فائز نماید و قاصدین را به کعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدمه حضرت سلطان به عذابى معذب که ذکرش و شرح آن از قلم و مداد بر نیاید قل یا ملأ المعرضین امروز حجت و برهان طائف حولند و لكن حجابات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع ایام شداد میرزا یحیی تحت قیاب عظمت محفوظ و مصون مع جمیع اولاد و نساء به کمال راحت بوده یشهد بذلك کلّ منصف بصیر و کلّ عادل خیر و یوم فصل او را مع نساء و اولادش به کمال صحّت و عافیت در محل گذاردیم و خارج شدیم و سبب آن نزد منصفین معلوم و واضح است یک لطمه بر او و من معه وارد نه. گواه صادق حضور آن نفوس است که حال در قیرس

ص ۶۹***

موجود و مشهود قل یا ملأ المعرضین بشتوید ندای مظلوم را و خود را از تجلیات انوار عدل و انصاف و صدق و صفا محروم نمائید اگر تقصیر این مظلوم آیات الهی و ظهور بیّنات او بوده این فقره در قبضه اقتدار حق بوده و هست اَنَّهُ اقامتی اذ کنت قاعداً و هرتنی ید عنایته اذ کنت نائماً و انطقنی بین عباد اذ کنت صامتا اَنَّهُ هو الامر الحکیم قد امرنی بالتَّداء بین الارض و السَّماء و برهانی ما ظهر و یظهر من عندی و حجتی قیامی علی الامر و اظهار ما امرت به من عنده بحیث ما منعنی سطوة العالم و لا زماجیر الامم ارحموا علی انفسکم و علی المظلوم الذی به ظهرت سلطنة الله و قدرته و عظمته و

اقتداره قد اظهر الأمر امام وجوه الأمراء و الملوك و بلغ اليهم رسالات الله و احكامه و اوامره و ما اراد بذلك ألا اصلاح العالم و اطفاء نار الضغينة و
البغضاء في افئدة الأمم اگر معرضين

به عدل

ص ۷۰***

به عدل و انصاف در آثار نظر نمایند ادراك می نمایند الواحی که نزد نقطه اولی رفته از که بوده باری اليوم این مظلوم بما نزل من عنده و ظهر من لدنه
اظهار امر می نماید و کل را به حق دعوت می فرماید طوبی للمنصفین و طوبی للمتفرسين و نعیماً للفائزين لعمر الله معرضین بیان از هادی و غیر او از
اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده اند ای کاش به یک قطره از بحر دانائی مرزوق می گشتند به اسماء متمسکند و از مبعث و محیش محروم قل لا تنفعکم
الأسماء و لا ما عندکم من الأوهام و الظنون تالله الحق قد اتى المالك بسلطان مشهود خذوا ما ظهر من الحق تاركين ما عند القوم هذا ما امرتم به من
لدى الله المهيم القیوم قل ذروا ما عندکم من الأوهام تالله قد اشرق نیر الیقین من افق ارادة ربکم المقتدر علی ما کان و ما یكون انظروا الشجرة و اثمارها
بعیونکم و النور

ص ۷۱***

و اشراقه و الشمس و انوارها ایاکم ان تضعوا نصیح الله ورائکم خذوه بقوة من عنده و سلطان من لدنه انه ينصر من يشاء بقوله کن فیکون قد انزلنا من
سما الفضل ما انار به ملکوت الحکمة و البیان و ما قررت به العیون طوبی لمن تمسک بآیات الله انها ملئت الجهات قل اقرؤا ما نزل من سماء مشیة ربکم
للأمراء و العلماء لو یرید احد ان یری سلطنة الله و اقتداره بعنیه له ان یطهر نفسه عن ذکر ما سواه و یحضر امام الوجه لیسمع و یری ما مات فی حسرته
مظاهر العدل و مشارق العلوم لم ادر ان الذى اعرض بائ صراط توجهه و بائ حجة ثبت ما عنده و بائ برهان انکر من کان من اول الأيام منادياً باسم الله
مالک اليوم الموعود قل اتق الله و لا تتبع سبل الذين كفروا بالشاهد و المشهود لعمر الله لما نزلت الآيات من سماء المشیة سجد النقطة الأولى و قال آمنت
بک

یا مالک

ص ۷۲***

یا مالک الوجود قل هذا ظهور لم یحط به علم احد من قبل و من بعد الآ علی قدر مقدور قل اسمع ما نطق به لسان الرحمن فی البیان حق لمن یظهره الله
ان یرد من لم یکن اعلى منه فوق الارض ایاک ان تنکر من تزینت بذکره کتب الله مالک الغیب و الشهود و لو ان مثلی لا ینبغی ان یستدل لاثبات امره بذکر
دونه ولكن لما رأينا ضعف العباد و عجزهم ذکرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا علیهم ان ربک هو الفضال العزیز الودود و قل اتق الله یا معرض و لا تکن
من الذين نقضوا میثاق الله و عهده بما اتبعوا کل ناعق محجوب اسمع النداء انه ارتفع من الأفق الأعلى فی هذا السجن الذى سقى بالسجن الأعظم من
لدى مالک القدم انه یدعوك لوجه الله و ینصحک بما یراک هائماً فی هیماء الهوی ان ربک هو الحق علام الغیوب انا نذکرک و نهیدیک لوجه الله و لا نرید
منک جزاء قد فتحنا علی وجهک باب

ص ۷۳***

الفضل لتدخل و ترى بعینک شمس العلم و العدل من لدى الله مالک الملك و الملوک. مجدّد به لسان پارسی ندای سدره مبارکه را بشنو شاید قصد کعبه
الله نمائی و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولی مقدس کئی حزب شیعه در قرون و اعصار با یک دیگر به مجادله قیام نمودند بالآخره بر کفر یکدیگر
حکم دادند حال تفکر نما افتخار آن حزب به چه بوده و جزا در يوم الله چه شد قدری به انصاف تفکر نما لعمری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم نه
و از قبل احدی به آن فائز نه لو ترید ان تعرف قدس نفسک عمّا سمعت ثم اسئل الله ربک رب العرش و الثری و رب الآخرة و الأولى لیلقی علیک ما ینجیک
من سلاسل النفس و الهوی و یهدیک الی صراطه المستقیم یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیالک الذى انزله الرحمن لاسمه الذیان انه هو العلم المکنون و
السّر المخزون و الرمز

المصون

ص ۷۴***

المصون الذى اودع الله فی قلب من سمّاه بالذیان فی ملکوت البیان باید هر نفسی در آن کتاب نظر نماید چه که او را علم مکنون مخزون نامیده و در سبب
نزول و علت ظهور آن تفکر باید نمود شاید به مقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطه اولی روح ما سواه فداه و وصیتش کل را در
عدم اعتراض به ظهور اعظم مع ذلك بعضی به اسم مرآت و برخی به اسم وصی و حزبی به اسم ولی از حق محرومند عنقریب به مثابه حزب قبل اسم
نقیب و نجیب هم به میان می آید شاید رکن رابع هم یافت شود بگو ای معرضین از مظلوم بشنوید به بیان از مقصود عالمیان محروم نمائید قل لعمر الله

لا ينفعكم البيان ولا ما عند القوم إلا بآم الكتاب الذي ينطق في المآب قد اتى المالك و الملك و الملكوت لله المهيم القيوم و اگر نفسی از کتاب هیکل مقصود را

ص ۷۵***

ادراک ننماید باید بین یدی حاضر شود و بر مقصود عارف گردد و اهل بیان را آگاه نماید لعل یتخذون الى الحق سبيلا. باری اليوم بیان و دون آن معلی به قبول است و بعضی به لفظ مستغاث از فرات رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند بگو ای غافل های عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال به آن به قول نقطه جایز نه قوله تعالی ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان مکرر فرموده از بیان و آن چه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم نمائید و بعد از ذکر مستغاث می فرماید اگر در این حین ظاهر شود من اول عابدینم و در مقام دیگر می فرماید کسی عالم به ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی به جا آورند بعضی آگاه نبوده و نیستند بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمائید شاید فائز شوید به آن چه که از برای

آن

ص ۷۶***

آن از عدم به وجود آمده اید. در جهالت هادی تفکر نمائید مقامی که بحر بیان الهی در کل حین ظاهر و مشهود و نیز برهان از افق سماء اراده مشرق و لانج تابعانش را بر رد او امر نموده و حال به نار ضغینه و بغضا مشتعل اند و شاعر نیستند بگو ای غافل مکرر فرمودیم سدره منتهی به اثمار لا تحصی ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء عنایت مشرق به چشم خود نظر نما و به سمع خود اصفا کن اگر این امر انکار شود لعمری هیچ امری از امور لایق اقرار نه یشهد بذلك کل بصیر و کل منصف علیم اگر نقطه بیان روح ما سواه فداه این ایام حاضر بود امام وجه به تحریر مشغول قل ضعوا الأوهام و الظنون و خذوا ما اتاكم من لدی الله المهيم القیوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسی که صاحب سمع و بصیرند و دارای قلب و فؤاد به جزیره توجه نمایند و بعد به این ارض شاید به طراز

ص ۷۷***

عدل و انصاف مزین گردند و به حق نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف محرومند و به کذب و مفتریات قبل مشغول کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الأبهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور آن را به غیر نسبت داده اند بگو ای غافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد یکی از منتسبین الذي سقى بمحمد قبل حسن به این ارض آمد و در مراجعت حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود ارض طا حبسش نمودند و بعد او را به قریه معلومه فرستادند و در آن محل صعود نمود و آن الواح را یکی از نساء آن ارض سرقت نموده نزد اخت که در ارض طاء ساکن است فرستاده دیگر حق عالم است که آنها را چه کرده به اسم خود یا به اسم میرزا یحیی به مردم داده لعمر الله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه. خطای بزرگی از او

ظاهر

ص ۷۸***

ظاهر و آن این که ورقه ای که از دوست بوده و به او منسوب لأجل عزة ظاهرة دنیا به خانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و به غیر تمسک جست حرکات او نزد اکثری معلوم و واضح است از قرائت لوحی عاجز ولکن بر اوهام متوهمین به شأنی افزوده که غیر حق بر آن عالم نه الله یسمع و یری و هو السميع البصیر او با ما نبوده و مطلع نه در محلی دیگر بوده اند باری از عمل خود مایوس شد و به غیر توجه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش می گذرد و الی حین فائز نشد به آنچه سزاوار است حب دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرات مقربین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که به دست بیاورد و دیگر معلوم نه که در آن چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسل الله ان يؤیدها علی الرجوع و علی الانابة و الخضوع انه هو التواب الغفور الرحیم و هو الفياض

ص ۷۹***

الفضال العزیز الکریم قل یا ملأ المعرضین انّ النقطه یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا ملأ البیان تالله قد ظهر من فدیة نفسی فی سبيله اعظکم و انصحکم و اوصیکم بان تنظروا آثاره بعیونکم و تسمعوا ما نزل من سماء مشیته بأذانکم خافوا الله و لا تدحضوا الحق بما عندکم تفکروا بای امر امنتکم و به ای حجة اقبلتم الی وجبی و اخذتم کتابی لعمری قد نصب خباء المجد و سراق العز قد فزتم بیوم مارأت عین الابداع شبهه اعرافوا مقامه آماترون رایة البیان علی اعلی مقام الامکان و أما تنظرون علم انه لا اله الا هو بین الأديان ضعوا ما عندکم لعمره لا تعادل بکلمة عما نزل بالحق من سماء فضله. از مرقعات اسما صعود نمائید شاید به سماء معانی فائز گردید امروز روز اسم نیست یا اهل بهاء تقوی مظلوم واقع شده چه که بی انصاف های عالم از آن گذشته اند و به فحشا

ص ۸۰***

تمسک جسته‌اند امروز باید کلّ به تقدیس و تنزیه حق را نصرت نمایند نفوذ و تأثیر کلمه از تقوی و انقطاع مکلم است بعضی از عباد به اقوال کفایت می‌نمایند صدق اقوال به اعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم می‌شود اقوال هم باید مطابق بما خرج من فم ارادة الله فی الألواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفکر می‌نمودند به اقوال بعضی از کاذبین و مفترین جوهر سمع را از ما ینبغی محروم نمی‌ساختند این مظلوم از ارض طا به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند و بعد از ورود چندی گذشت یومی از ایام میرزا یحیی وارد حال ملاحظه نمائید اگر مقرّ امنی جز ظلّ الله بود البتّه به آن مقام توجه می‌نمود و از آن گذشته حین هجرت از زوراء به مدینه کبیره بعد از تبلیغ

ص ۸۱***

والی احکام دولت علیه را به آن شطر توجه نمودیم حین حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم که باید به شطر ایران توجه نمائی چه که آثار نقطه که به هزار زحمت از اطراف جمع شده همراه ببری که از دست نرود و بعد از خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با یک نفر عرب به موصل توجه نمود و در آن محل منتظر ورود اسرای ارض و چون وارد شدیم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسایش اعظم و ابهی از ظلّ سدره مشاهده می‌نمود البتّه به آن شطر توجه می‌کرد قل یا ملأ البیان فکروا فی ما ظهر بالحقّ ثمّ انصفوا فی ما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله ربّ العالمین مع این اشارات واضحه و علامات لاثنة ظاهره قالوا ما لا قاله الظالمون و عملوا ما لاعمله المشركون. در آن هجرت هفتاد نفر در حضور بوده‌اند و او هم شب و روز با آن جمع بوده مع ذلک به بعضی نوشته ما با حضرات

نبوده‌ایم

ص ۸۲***

نبوده‌ایم و آن مظاهر اوها هم قبول نموده‌اند باری به هر جهت که توجه نمودیم آمد و ملحق شد اگر در آنچه از قلم اعلی جاری شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از ظلم و اعتساف به عدل و انصاف راجع شوند قل یا هادی اتق الله و لاتتبع اهلوانک و لا مفتريات الذين نقضوا عهد الله و میثاقه انظر انظر انّ البحر امام وجهک اسمع اسمع انّ النداء ارتفع بین الارض و السماء ارجع الی آثار الله و رحمته لعلّ تجذّیک الی افق العزّة و تری نفسک مستویاً علی سریر الانصاف من لدی الله مالک العناية و اللطاف چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل به ارض ص فرستادیم که هادی منقطعاً عن دون الله قرائت نماید شاید به رجوع فائز گردد ولكن صخره صماء از نفحات بیان مالک اسما حرکت ننمود و از امواج بحر عطا نصیب بر نداشت آن مناجات را امر نمودیم

ص ۸۳***

در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار مؤثر است نسل الله ان یوفّق کلّ علی ما یحبّ و یرضی یا ایّها الطائر فی هوائی و المتوجّه الی انوار وجهی و الشارب حریق بیانی اسمع ندائی انه لا اله الا هو المقتدر الامر الحکیم چندی قبل نامه‌ات رسید و جواب از ملکوت بیان الی نازل و ارسال شد اولیای مدن و دیار هر یک به اشراقات نیر عنایت منور گشت لعمرالله فائز شدند به آنچه که شبه و مثل نداشت از حق می‌طلبیم کل را به استقامت کبری فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک بهائی و عنایتی به قدره الی و سلطنت صمدانی امام وجوه کل قیام نمودیم زنجیر منع ننمود حبس حائل نشد کُند احداث خوف نکرد سطوت و وضو و صفوف و الوف مانع نشد تا آن که نیر امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات

بیان

ص ۸۴***

بیان متضوّع حال از خلف حجاب شرذمه‌ای بیرون دویده‌اند و عمل نموده‌اند آنچه را که عین حقیقت گریست یا ایّها المتمسک بحیل عطائی مع امواج بحر بیان و تجلیات آفتاب حقیقت معرضین اقبال ننمودند و بما ینبغی فائز نگشتند. قل الی الی لک الحمد بما انزلت آیاتک و اظهرت بیّناتک و نورّت افئدة المقرّبین بنور عرفانک و المخلصین بضیاء بیانک استلک ببحر فضلک و سماء جودک و ما کان مخزوناً فی علمک و مکنوناً فی کتّز عصمتک و اللّثالی المستورة فی خزائن قلمک الاعلی و بانوار وجهک یا مولی الوری و مالک العرش و الثری ان تؤیّد المعرضین علی الاقبال و المنکرین علی الاقرار و الغافلین علی الرجوع الی شطر رحمتک و الانابة لدی باب عفوک و غفرانک انک انت التّوّاب الغفار الفضال العلیم الحکیم.

هو السّامع المجیب

ص ۸۵***

قل سبحانه اللهم يا الهى تبت اليك انك انت التّواب الكريم سبحانه اللهم اشهد أنّي ارتكبت ما انفطرت سماء العدل وانشقت ارض الانصاف ارحمنى بوجودك انك انت ارحم الراحمين انا الذى بظلمى صعدت زفرات المخلصين من اوليائك ونزلت عبرات المقرّبين من امثالك انا الذى بعصيانى خرق ستر حرمتك و ناح اهل مدائن علمك و فضلك اشهد أنّي سيقّت في الخطاء اشرار خلقك و عملت ما ذابت به اكباد اصفياك ارحمنى يا مالكي و سلطاني ثم اغفر لي بفضلك انك انت الغفّار الكريم اشهد أنّي ارتكبت ما تغيّرت به الوجوه النّوراء في الفردوس الأعلى و سقطت اوراق الجنّة العليا اسئلك يا مأوى الخائفين و مهرب المضطّرين و غاية آمال العارفين بان تكفّر عني سيئاتي التي منعتني عن الورد في لجة بحر جودك و عنايتك و الدّخول في بساط عزّك و عطائك آه قد قطعت بسيف جفائي شجر رجائي

و احرق

ص ٨٦***

و احرقت بنار عصياني ستر عفتي و مقامى اين الوجه يا الهى لأتوجه به الى انوار وجهك و اين الاستحقاق لا تقرب به الى عمّان عفوك و رحمتك قد خلقتني لاعلاء كلمتك و ارتفاعها و انا ضيّعتها و انزلتها انا الذى يا الهى كفرت بنعمتك و جادلت بأياتك و انكرت حجّتك و برهانك ترى يا الهى عبراتي منعتني عن بدائع ذكرك و ثنائك و زفراتي تشهد بغفلي و خطائي امام علمك انا الذى ما استحيت من مشرق آياتك و مطلع بيناتك و مهبط علمك و مصدر اوامر و احكامك فأه آه من خطيئاتي التي ابعدتني عن شاطئ بحر قربك و اجتراحاتي التي منعتني عن القيام لدى باب فضلك هل تحرم يا الهى من اقّر بظلمه و اعترف بذنبه و اقّر بكرمك العميم و جودك العظيم فأه آه بحر الخطاء اقبل الى بحر عطائك و عمّان الغفلة و الغوى اراد عمّان عفوك و رحمتك و عزّتك يا مقصود العالم و محبوب الأمم احبّ

ص ٨٧***

ان ابكى و انوح على نفسى بدوام ملكك و ملكوتك كيف لا ابكى ابكى بظلمى في ايام فيها اشرق نير عدلك من افق سماء ارادتك فكيف لا ابكى لبعدي عن ساحة قربك و خطائي عند نزول عطائك و كفراني عند ظهورات نعمتك و آلائك انا الذى يا الهى هربت عن ظلّ رحمتك و اتّخذت لنفسي مقاماً عند اعدائك فيا ليت اكنفيت بذلك بل نطقت بما تشبّكت به افئدة اهل سرادق عزّك و مجدك و جرى الدّم من عيون اهل مدائن علمك و حكمتك سبحانه يا الهى و سيدي كم من يوم اقبلت الى عبدك هذا و ذكرته بجودك و دعوته الى بحر رحمتك و افق فضلك و هو اعرض عنك و عن ارادتك و انكر بدائع عنايتك و مواهبك اى ربّ ارحم الذى لا راحم له الا انت و لا ملجاء له الا انت و لا خلاص له الا بجودك و لا مناص له الا بقدرتك اشهد يا الهى بظلمى تغيّرت اثمار سدرة

المنتهى

ص ٨٨***

المنتهى و اصفرت اوراق الفردوس الأعلى تراني يا الهى راجعاً اليك و نادماً ممّا ارتكبت يدي و لسانى و قلبي و قلبي اسئل الجود يا مالك الوجود و الكرم يا سابغ النّعم اشهد يا الهى بفضلك و عنايتك و بظلمى و شركي بين اصفياك و امثالك آه بظلمى اخذت الزّلال قبائل مدائن العدل و الانصاف ثمّ الذين طافوا عرشك يا مولى الورى و ربّ العرش و الثّرى اسئلك بسلطانك و عظمتك و قدرتك التي احاطت ارضك و سمائك و بعفوك القديم و فضلك العميم بان تكتب لي ما يطهرني من دنس اعمالى التي منعتني عن التّقرب الى بساطك الأقدس و مقامك المقدس اشهد أنّي كنت من عبدة الأوهام و ظننت أنّي من الموقنين و مشرّكاً و حسبت أنّي من الموحّدين فأه آه عملى سوّد وجهي في حضورك و ارتكابي اطردي عن باب عطائك الذى فتح على من في ارضك و سمائك فأه آه قد وردت

ص ٨٩***

سهام اوهامى على جسد امرك و اسياف عصياني على هيكل مشييتك فأه آه بنار غفلي احترقت افئدة الأولياء و بظلمى ناحت الأشياء هل الرّجوع اليك يقربني الى ساحة عزّك و هل التّوجه الى بابك ينجيّني من نفسى و طغيانها و يخلصني من سوء افعالها و ظلمها و غفلتها لا و عزّتك و عظمتك لا تنفعني الأشياء عمّا خلق في ناسوت الانشاء الا بامرک و حكمك اى ربّ اشهد في هذا الحين بتقديس ذاتك عن الأمثال و تنزيه كينونتك عن الذّكر و المقال انك انت الغنيّ المتعال في المبدء و المآل الهى الهى انقذني بذراعى قدرتك من بئر النّفس و الهوى و خلّصني من نار البغى و الطغى لم ادر يا الهى بآى وجه اتوجه اليك بعد على بانّ جريراتي و خطيئاتي حالت بيني و بين رضائك و قربك و منعتني عن الحضور امام كرسيّ عدلك في العشيّ اذكرك يا الهى و في الاشراق اناديك يا محبوبى و في الأسحار اناجيك

يا مالكي

ص ٩٠***

یا مالکی باسمک الفضّال و باسمک الفیاض و باسمک الوهاب و عزّتک و نفوذ نفحات وحیک و اقتدار مشیتک کاد ان یقطّع رجائی من سوء فعلی و عملی ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک قد سرعت الی بحر الغفران بذنب اکبر من الجبال و اوسع من الخیال اسئلک یا غنی المتعال بدائع جودک و فضلك و رحمتمک الّتی سبقت الارضین و السّماوات و عفوک الّذی احاط بالممکنات لا اله الا انت مالک الأسماء و الصّفات.

صحیفة الله المهیمن القیوم

هو الظّاهر النّاطق المقتدر العلیم الحکیم

الحمد لله الّذی اظهر بسلطانہ ما اراد و زینّ الیوم بنسبته الیه و سمّیه فی کتب السّماء بیوم الله و فیه ظهر ما بشر به رسله و کتبه و زیره فلمّا اتی الوعد اشرق نیر الظّهور أنّه هو مکلم الطّور بسلطان ما خوّفته شوکة العلماء و الامراء و ما منعتہ سطوة الجبابرة

ص ۹۱***

و لا ظلم الفراغنة قام امام الوجوه و قال تالله انا المکنون و انا المخزون و انا الّذی بذکری تزینت سماء البرهان بانجم البیان و الامکان بنور العرفان تعالی من اظهر نفسه و انزل برهانه و اسمع الکّ آیاته. البهاء و التّکبیر علی ایادی امره بین عبادہ الّذین جعلهم تراجمه و حیه و مبین ما انزله فی کتابه و بهم ماج بحر العرفان بین الادیان و اشرق نیر العلم من افق الامکان و اضابت بنوره الافاق و اهتزت به افئدة العشاق فی یوم الميثاق یا ایّها الطّائر فی هواء العرفان و النّاطر الی افق رحمة ربّک الرّحمن انا امسکنا القلم بما اکتسبت ایادی الأمم و اخذنا زمامه فی برهنة من الزّمان بما احاطتنا الأحزان من الّذین نبذوا البرّ و التّقوی و اخذوا البغی و الفحشاء اولئک اشتعلوا بنار الحرص و الهوی و خانوا فی اموال الوری من دون

اذن

ص ۹۲***

اذن من الله ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الاولى قل الہی الہی لا تطردنی عن بحر عطائک و لا تمنعنی عن ظلّ قباب فضلك و عزّتک یا سلطان الوجود و مالک ممالک الکرم و الجود ما اتّخذت لنفسی دونک سلطاناً و لا سویک ربّاً اسئلک بخیر کوثر البیان و هزیز نسّمات ظہورک فی الامکان و بآیاتک الکبری و حقیف سدرۃ المنتهی بان تؤید عبادک علی العدل فی امرک و الانصاف فی ظہورک ای ربّ تربهم معرضین عن ساحة عزّک و متمسکین باوہامهم فی ایامک نبذوا بحر العلم ورائهم مقبلین الی غدیر الوهم لم ادر یا الہی بایّ حجة یّنبعون ما عندهم و بایّ برهان ینکرون ما انزلنا علیهم من سماء فضلك و اظهرت لهم من اصداف بحر ارادتک اشهد بظہورک ظہر السّبیل و نزل الدّلیل و تمت الحجة و کملت النّعمة ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک متوجّهاً

ص ۹۳***

الی انوار وجهک و متمسکاً بحبل عنایتک و معترفاً ببحر بیانک و سماء حکمتک و مقراً بما نطق به لسان عظمتک و ما انزلته فی کتبک ای ربّ اید الغافلین علی الاعتراف بما اظهرته بقوّتک و المعرضین علی الاقبال الی باب رحمتمک و المنکرین علی الاقرار بوحدانیتک و فردانیتک ای ربّ وقّهم علی الرّجوع الیک و القيام علی تدارک مافات عنهم عند تجلّیات انوار نیر ظہورک انت الّذی بارادتک نصبت رایة اسمک الوهاب فی المآب و ارتفع خباء مجدک امام وجوه الاحباب طوبی لغریب قصد ظلّک و لفقیر اراد بحر غنائک و طوبی لطالب تمسّک بحبل قریک و تشبّث بذیل عطائک و طوبی لقاصد قصد فرات رحمتمک و مخزن کرمک و طوبی لمنقطع نبذ مادونک و اخذ ما امر به فی کتابک المبین. به لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو نابالغهای عالم عمل نمودند آن چه را که هیچ ظالمی عمل

ننمود

ص ۹۴***

ننمود و گفته اند آن چه را که هیچ مشرکی نگفته نفوسی که در طین ظنون و اوہام غرقند قابل ادراک تجلیات انوار آفتاب حقیقت نبوده و نیستند تا قلب از نار و هم فارغ نشود البتّہ به نور یقین فائز نگردد کجایند آن نفوس کدره موهومه و نفوسی که از عالم گذشته اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاه افراخته اند یا ایّها النّاطر الی الوجه چندی قلم را از تحریر منع نمودیم و سبب آن احزان وارده بوده چه که حضرت تقوی در تحت برائن نفس و هوی مشاهده شد آتش طمع و حرص بر هیکل تقدیس وارد آورد آنچه را که قلم از ذکرش عاجز و اوراق از حملش قاصر. نفوس موجوده قابل ادراک مقامات نبأ عظیم نبوده و نیستند الا من شاء ربّک. پر امل قادر بر طیران در این فضای مقدّس مبارک نه قل یا قوم اتّقوا الله و لا تكونوا من الغافلین ضعوا ما سمعتم و رأیتم و اخذتم

ص ۹۵***

و خذوا ما اوتیتم من لدی الله ربّ العالمین لعمر الله لا یغنیکم ما عندکم و لا ینفعکم ما عند الاحزاب ضعوا الظّنون و الأوہام متوجّهین الی افق اشرق منه نیر الایقان من لدی الرّحمن هذا ما امرتم به من قبل فی الواح شتی و فی هذا اللّوح المبین. یا محمّد علیک بهائی امروز هر نفسی اراده نماید به آفتاب حقیقت

که از افق سماء سجن اشراق نموده توجّه کند باید قوّه مدرکه را از قصص اولی مقدّس نماید و رأس عرفان را به تاج انقطاع و هیکل وجود را به طراز تقوی مزین دارد و بعد اراده تغمّس در لَجّه بحر احدیّه کند یا علی علیک بهاء الله الابدی امروز روز کلمه مبارکه قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون است قاصدین باید حین قصد ذروه علیا در قدم اول از کوثر این آیه مبارکه بیاشامند و همچنین در قدم ثانی امام کعبه الهی این آیه را به لسان حقیقت تلاوت کنند اَنّی

ترکت

ص ۹۶***

ترکت ملّه قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخره هم کافرون اگر طالب به آنچه ذکر شد فائز شود او لایق تقرّب و حضور و قابل طہران در این هواء مقدّس است و آلا باید به اوہام معرضین و مغلّین تأنّی نماید چنانچه نموده‌اند یا محمد قبل علی هر خس و خاشاک لایق این بساط نبوده و نیست باری اسباب توجّه به شاطی بحر معانی و تقرّب به انوار آفتاب حقیقی آن است که ذکر شد من دون آن السبیل مسدود و الطّلب مردود به اعلی النّداء کلّ را به افق اعلی دعوت نمودیم ولكن غافلین و معرضین نپذیرفتند از حق جلّ جلاله مسئلت نما شاید عباد را تأیید فرماید و قوّت و قدرت بخشد تا از مرقّات اسما صعود نمایند یعنی بگذرند و قصد سماء معانی کنند هادی دولت آبادی را به نصائح مشفقانه و مواعظ حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال و هم به یمین یقین توجّه

ص ۹۷***

کند و از موهوم به شطر قیوم اقبال نماید و به انوار حضرت معلوم فائز شود نصائح قلم اعلی در صخره صمّاء اثر ننمود و ثمری ظاهر نه. حال جمعی به مثابّه حزب شیعه ترتیب داده و به اغوای آن نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسماء معتکف سبحان الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ربّی تحصیل نموده‌اند و به چه فوزی فائز گشتند در یوم جزا کل از حقیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند و شجره مبارکه را به ایادی بغی و فحشاء قطع نمودند و بر منابر به سبّ و لعن مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم. نفسی از اهل سنّت و جماعت در جهتی از جهات ادّعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همت گماشتند و عمل نمودند آن چه را که عین حقیقت

گریان است

ص ۹۸***

گریان است از ورود این مظلوم در زوراء الی حین به مثابّه امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل ایران باریده مع ذلک آگاه نشدند و در غفلت و شقاوت قدیم خود باقی و برقرار و اگر این عنایت از آن شطر به این جهات توجّه می‌نمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده می‌نمودی اَنّہ ینطق بالحقّ ولكنّ الخلق فی حجاب مبین اسمع النّداء من شطر عگّاء و خذ بیدک الیمنی کأساً من ریحی بیان ربّک مولی الوری و بیدک الأخری کوباً من ذکرى الأبى مولی الوری رغماً لمن فی ناسوت الانشاء الذین انکروا آیاتى الکبرى بما اتبعوا اهل البغی و الفحشاء و مظاهر النّفس و الهوى یا ایّها المتوجّه الی انوار الوجه به اسم حق جلّ جلاله در هر حین از این ریحی مبین بیاشام این ریحی مطلع انبساط و نشاط است نه سکر و فساد. قل الهی لک البهاء بما ذکرتنی من قلمک الاعلی و زینتنی

ص ۹۹***

بطراز عزّک و عطائک و نورت قلبی بنور معرفتک استلک یا من باسمک طار الموحّدون فی هواء قریک و انجذبت افئدة المخلصین من رشحات بحر بیانک ان تؤیّد عبادک علی الاقرار بما اظهرت لهم بوجودک و کریمک و ما انزلت علیهم من سماء عرفانک انک انت الفضّال الکریم و المقتدر العزیز العظیم. اشکر الله ربّک ربّ العرش العظیم و الكرسيّ الرّفیع بما انزل لک ما یبقی به اسمک و ذکرک بدوام اسمائه الحسنی و صفاته العلیا اَنّہ هو الفیاض ذو الفیض العظیم و هو الفضّال ذو الفضل المبین لا اله الا هو العلیم الحکیم یا نبیل قبل علی خفّاش‌های عالم عباد الله را به صد هزار اوہام و ظنون از تجلّیات آفتاب حقیقت منع می‌نماید کوثر استقامت و بیان و ریحی اطمینان و ایقان نصیب نفسی است که به بصر حق به افق اعلی ناظر باشد و به سمع او به اصغاء نداء توجّه

نماید

ص ۱۰۰***

نماید امروز امواج بحر بیان مقصود عالمیان امام وجوه ادیان ظاهر و تجلّیات انوار ظهور مکّلم طور مشهود و سدره رحمن در قطب فردوس اعلی ناطق یا لیت قومی یعلمون یا لیت قومی یسمعون یا لیت قومی ینظرون این ایام اغنام الهی بین ذئاب ارض مبتلی و این مظلوم تحت برائن بغضا ولكن شاکریم که حق عنایت فرمود و تأیید نمود به شأنی که من دون ستر و حجاب ما بین احزاب اظهار نمودیم آن چه را که سبب اعظم است از برای اصلاح عالم و

نجات امم با احدی مداهنه ننمودیم و در اجرای اوامر الهی توقّف نکردیم ظلم ظالمین و ضرّ معتدین قلم اعلی را از اظهار کلمه علیا منع ننمود هر هنگام نفسی از اصحاب جرّاند و غیره بر اعراض قیام می نمود اعضا و اجزای دولت سرّاً و جهراً ترغیب می نمودند و تقویت می کردند باری در ظاهر و باطن در تضییع امر الله جاهد و ساعی ولکن

ص ۱۰۱***

این مظلوم منقطعاً عن العالم و الامم ذکر نمود آن چه را که سبب تطهیر عالم است از ضغینه و بغضاء و علّت اخمد نار بغی و فحشاء ناصر و معینی مشهود نه از هر جهتی سهام مفتریات مغلین و استّه ملحدین بر هیکل امر وارد این مظلوم در سنین متوالیات به این کلمات عالیات ناطق سبحانک یا الهی لو لا البلیا فی سبیلک من این تظهر مقامات عاشقیک و لو لا الرّزایا فی حبّک بایّ شیء یبین شئون مشتاقیک و عزّتک انیس محبّیک دموع عیونهم و مونس مریدیک زفرات قلوبهم و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذّ سمّ الرّدی فی سبیلک و ما اعزّ سهم الأعداء لاعلاء کلمتک یا الهی فاشربی فی امرک ما اردته و انزل علیّ فی حبّک ما قدرته و عزّتک ما ارید الا ما ترید و لا احبّ الا ما انت تحبّ توکلت علیک فی کلّ الأحوال استلک یا الهی ان تظهر لنصرة هذا الأمر من کان قابلاً لاسمک

و سلطانک

ص ۱۰۲***

و سلطانک لیدکرنی بین خلقک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم. سبحانک اللهم یا الهی قو قلوب احبّانک بقوّتک و سلطانک لئلاّ یخوّفهم من فی ارضک ثمّ اجعلهم یا الهی مشرقین من افق عظمتک و طالعین من مطلع اقتدارک ای ربّ زینهم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبهم بانوار المواهب و اللطاف انک انت الفرد الواحد العزیز العظیم استلک یا مالک القدم و مولی العالم و مقصود الأمم بالاسم الأعظم بان تبدل اریکه الظلم بسریر عدلک و کرسی الغرور و الاعتساف بعرش الخضوع و الانصاف انک فعّال لما تشاء و انک انت العلیم الخیر. بگو یا حزب الله از هر شطر و جهتی اعداء با سیوف بغضا احاطه نموده اند و معین و یآوری بر حسب ظاهر نبوده و نیست بعضی از نفوس غافله موهومه به اظهار عناد و مفتریات

ص ۱۰۳***

از برای خود مقام و اعتباری را راجی و آملند و چون این مظلوم را بی معین و ناصر دیده اند با اسیاف بغض و عناد حمله نموده اند سبحان الله چهل سنه به نصائح و مواعظ عباد را از نزاع و فساد و جدال منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمانی این حزب از سلاح به اصلاح توجّه نمودند و اراده الله را بر اراده های خود مقدّم داشتند هر یوم از ظالمین ظلی ظاهر و ناری مشتعل مع ذلک صبر نمودند و به حق گذاشتند در بعضی از اراضی ظالمین هر سنه به سفک دماء مشغول و حزب مظلوم به این کلمه که از قبل به آن نطق نمودیم متمسک ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا. لله الحمد در سبیل الهی کشته شدند و نکشتند چه که به امر الله ناظر بوده و هستند در ارض صاد و عشق آباد ظالمین نار ظلم افروختند و خون اولیا ریختند. قل الهی الهی تری اولیائک تحت سیاط الظالمین و اغنامک بین ذناب ارضک

استلک

ص ۱۰۴***

استلک بقدرتک الّتی غلبت الکائنات و بسلطانک الّذی احاط الموجودات بان تنور قلوب عبادک به نور عدلک و زینهم بطراز البرّ و التّقوی فی مملکتک انک انت المقتدر العزیز الفضال. این ایام طغیان مفترین و بغضاء خائنین از حد گذشته نفسی که در لیالی و ایام به مناهی مشغول لاجل حفظ او او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره با امثال خود متحد شده و به تضییع امر الله مشغول و اتّخذوا الآخر لأنفسهم معیناً و ناصراً لنشر مفتریاتهم و نفس مطروده از ارض مقدّسه به شیخ محمّد یزدی پیوست و به فتوای اخوی بر ضرّ مظلوم و اکل اموال ناس قیام نمودند چون امراء و علمای ایران را مخالف و معرض می دانند لذا اختر و سائرین بر عناد قیام نمودند مخصوص اختر که محض اخذ دراهم و اعتبار تحریر نموده آن چه را که خود گواهی می دهد بر کذب آن لعمر الله انه فی ضلال مبین البتّه مقامی را که اکثر اهل

ص ۱۰۵***

عالم انکار نموده اند احدی از مطالع بغی و فحشاء و ظلم و اعتساف درباره اش به صدق تکلم نکنند و تمسک نمایند به آنچه که سبب فزع اکبر است ولکن این مظلوم به فضل الله و عنایته ماسوی الله را به مثابه کفی از تراب مشاهده می نماید وضو و غوغا و زماجیرشان را به مثابه طنین ذباب می داند مگر نفوسی که از عنایت الهی به طراز عدل و امانت و صدق و صفا مزینند نه ملاحظه شأن و تزویر عرفا را می نمایند و نه ضوضای علما را. امام وجوه کل امر الله را اظهار نمودیم لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا اگر چه این ایام مطالع ظلم و اعتساف بر ضرّ این مظلوم قیام نموده اند سوف یظهر الله کنوزه لنصرة

امره و نبانه و این کنوز رجالد لا تمنعهم سطوة و لا تخوفهم شوكة و لا تضعفهم الصفوف و الألوفا. به حکمت و بیان امکان را مسخر نمایند قل یا حزب الله به یقین مبین بدانید فساد و نزاع و قتل و غارت

شأن

ص ۱۰۶***

شأن درندگان ارض است مقام انسان و شأنش به علم و عمل است در اکثر الواح عباد را از ما یضرهم منع و بما ینفعهم امر نمودیم یا حزب الله با جمیع احزاب عالم به محبت و مودت معاشرت نمائید فساد و شئونات آن طراً نهی شده نهیاً عظیمی فی کتاب الله رب العالمین اگر چه در اول ایام از قلم اعلی نازل شد آن چه که ظاهرش مخالف امر جدید الهی است از جمله امثال این فقرات نازل قد طالت الأعناق بالتفاق این اسیاف قدرتک یا قهار العالمین ولیکن مقصود از آن نزاع و فساد نبوده بلکه مقصود اظهار مراتب ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم فراعنة ارض به مقامی رسیده که از قلم اعلی امثال این آیه نازل و حال وصیت می‌نمائیم عباد الله را که از بعد به بعضی بیانات تمسک نمایند و سبب ضرر عباد نشوند نصرت در این ظهور اعظم منحصر است به حکمت و بیان جند الله اعمال

ص ۱۰۷***

طیبة طاهره و اخلاق مقدسة مرضیه بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله مکرر این بیان در صحف و کتب و الواح نازل خدوا یا قوم ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم انه یامرکم بما یحفظکم و ینفعکم انه هو الفضل الکرم امروز استقامت از اعظم اعمال نزد غنی متعال مذکور سبحان الله بعضی از نفوس که سال‌ها ادعای استقامت می‌نمودند چون فی الجملة امتحان به میان آمد فروا کحمر مستنفره فرت من قسورة. چندی قبل مکتوبی از قریه منشد به ساحت اقدس ارسال نمودند در آن مکتوب از حق جلّ جلاله خوارق عادات طلب کرده‌اند لأجل اطمینان نفوس و ایقان قلوب ولیکن سائلین بعضی از علمای فرقان بوده‌اند مشاهده شد اگر به اسم آن نفوس ذکر این ظهور و حجت و برهانش شود شاید سبب ضوضای علمای فرقان گردد لذا اسناد را تحویل

و تبدیل

ص ۱۰۸***

و تبدیل نمودیم و از ملکوت بیان نازل شد آن چه که هر منصفی اگر به قرائت آن فائز شود مادام الحیوة به رجعت الیک یا مقصود العالم ناطق گردد و یکی از آن نفوس هم اظهار تصدیق می‌نمود و بعد از ملاحظه تحویل اسناد متزلزل مشاهده گشت لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یری و هو المهیمن علی من فی السموات و الارضین امید آنکه از اضطراب به اطمینان و از توقف به رجوع فائز شوند انه هو التواب الکرم مع آن که اهل آن قریه در این ارض موجود در ظاهر ظاهر هم امور آن ارض معلوم و واضح مع ذلک واقع شد آن چه که شایسته نبود کجاست شأن آن نفوس و نفوسی که از شبه و ریب و ظنون و اوهام انام گذشته‌اند و قصد بحر معانی نموده‌اند نقطه اولی می‌فرماید اگر او بر سماء حکم ارض نماید و یا بر ارض حکم سماء لیس لاحی ان یقول لیم و یم

ص ۱۰۹***

باری بعضی از نفوس غافله در هر بلد به مثابة ابلیس در سرّ به تلبیس مشغولند و لکن لدی الله مشهود یا حزب الله لوجه الله شما را ذکر می‌نمائیم و نصیحت می‌فرمائیم که شاید ارض ادنی قصد ذروه علیا نمائید و از اوهام به نور یقین توجه کنید و بما یظهر من عنده راضی باشید حق جلّ جلاله با علم یفعل ما یشاء آمده و رایت یحکم ما یرید امام وجهش منصوب به آن ناظر باشید و از دوش فارغ و آزاد به یقین مبین بدانید آن چه از او ظاهر شود حق است لا ریب فیه امید آنکه از فضل و عنایت حق جلّ جلاله اولیاء یعنی نفوسی که از اصحاب سفینه حمراء و از اهل بهاء محسوبند شبها اهل عالم ایشان را از ریح مختوم و اسم قیوم منع ننماید و محروم نسازد بعضی از خلق در هر حال نظرشان بر اعراض و اعتراض است چنانچه الی حین چند کره اهل بیان سؤال نموده‌اند که حضرت داود صاحب

زبور

ص ۱۱۰***

زبور بعد از حضرت کلیم علیه بهاء الله الاهی بوده ولیکن نقطه اولی روح ماسواه فاده آن حضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند الرسل است قلنا اتق الله و لا تعترض علی من رینه الله بالعصمة الکبری و اسمائه الحسنی و صفاته العلیا سزاوار عباد آن که مشرق امر الهی را تصدیق نمایند در آن چه از او ظاهر شود چه به مقتضات حکمت بالغه احدی جز حق آگاه نه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر نفوس اربعة اهل منشد را طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسمعوا ما خلقت الاذان لاصغائه ولیکن حاضر نشدند قد منعتمهم الاوامم عن نور الیقین از حق می‌طلبیم کل را مؤید فرماید بر تسلیم و رضا انه هو السامع المجیب امروز بر حزب الله لازم و واجب که از بحر جود سلطان وجود و مالک غیب

ص ۱۱۱***

و شهود مسئلت نمایند که شاید عباد ارض به اوها م حزب قبل مبتلی نشوند ولكن بعضی از نفوس مثل هادی دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همّت را بر اضلال خلق مصروف داشتند و به خدعه و مکرّی ظاهر گشتند که سگان مدائن بیان و عرفان متحرّج مشاهده می‌شوند ای کاش نفسی امثال آن سوالات را از آن نفس ساکنه در جزیره می‌نمود لیظهر له ما نزل بالحقّ فی هذا المقام العزیز المنیع قل یا اولیاء الله ندای مظلوم را به سمع فطرت بشنوید و در آثارش به عین حقیقت توجّه نمائید لعمری اذا یظهر لکم ما کان مستوراً عن اعین العباد انّ الله هو الناصح الفیاض المشفق الکریم یا ایّها المنجذب بآیاتی اسمع ما انزلناه لأحد اولیائی انا ما اردنا فی الملک الاّ الاصلاح یشهد بذلك مصباح العالم الذی ما اتّخذ لحفظه زجاجاً و لا

بلوراً

ص ۱۱۲***

بلوراً و لا حائلاً لعمراً الله انّ البهاء ما نطق عن الهوی بل بما یقرّب النّاس الی مقام تطمئنّ به قلوبهم و تستریح به نفوسهم انت تعلم و الله یعلم ورائک انّی ما اتّخذت لنفسی معیناً و نصرت امر الله بقدره عجزت عند ظهورها قدرة العالم و سطوة الأمم الذّین نبذوا التّقوی و اخذوا الفحشاء من دون بینة و برهان بگو ای عباد وصایای مظلوم را بشنوید اول هر امری و ذکر معرفت بوده اوست ممدّ کل و اول امری که از معرفت حاصل می‌شود الفت و اتفاق عباد است چه که به اتفاق آفاق عالم منور و روشن و مقصود از اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت و اسبابی که در ظاهر سبب اتحاد و الفت و وداد و محبّت است بردباری و نیکوکاری است در یکی از الواح به این کلمه علیا نطق نمودیم طوبی از برای نفسی که در لیالی در فراش

ص ۱۱۳***

وارد شود در حالتی که قلبش مطهر است از ضغینه و بغضاء و لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم و حصن محکم متین از برای حفظ نفس اماره خشیة الله بوده و هست اوست سبب تهذیب نفوس و تقدیس وجود در ظاهر و باطن مکرر گفتیم نصرتی که در کتب و صحف و الواح این مظلوم مسطور به حکمت و بیان بوده و همچنین به اعمال و اخلاق لعمر الله اقوی جنود عالم اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه بوده و هست سیف تقوی احد از سیف حدید است لو انتم تعلمون من غیر ستر و حجاب امام وجوه احزاب امرالله را ذکر نمودیم و کل را بما یقرّیهم و یحفظهم و یرفعهم امر کردیم و از اول ایام الی حین آنچه در سیل دوست یکتا وارد شده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل و رحمت الهی از امری که به قدر سمّ ابره رانحه فساد از آن استشمام شود مقدّس و منزّه بوده و هستیم

امروز

ص ۱۱۴***

امروز امری که لایق ذکر است امری است که سبب اتحاد و اتفاق کلّ است عمل نیک به مثابه سدره مشاهده می‌شود و اثمار جنّیه لطیفه از آن ظاهر می‌گردد امروز روز اعمال طیّبه است و اخلاق مرضیه است نصایح این مظلوم از نظر نرود امید آن که ما بین اولیا عرف محبّت و دوستی متضوّع گردد و با یکدیگر به محبّت و شفقت معاشرت نمایند در یکی از الواح به این کلمه نطق نمودیم آسمان حکمت الهی به دو نیر روشن و منیر: مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و بر پا: مجازات و مکافات. امثال این امور به ملوک عصر راجع ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزّت ربّانی بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله دو امر لازم: خدمت و اطاعت دولت عادلّه و تمسک به حکمت بالغه. این دو سبب ارتفاع و ارتقاء وجود

ص ۱۱۵***

و ترقّی آن است از حق می‌طلبیم حضرت سلطان ایّده الله را به تجلّیات انوار نیر عدل منور فرماید اگر علمای حزب شیعه بگذارند رأفت و شفقت سلطانی کلّ را اخذ نمایند و به عدل و انصاف حکم فرماید این مظلوم وفا را دوست داشته و دارد. و یا ملکی از ملوک ارض را بر اعانت مظلوم‌های عالم تأیید نماید صراط حق و میزانش عدل و انصاف بوده از حقّ جلّ جلاله سائل و آملیم عباد خود را از آن چه ذکر شد محروم ننماید علمای ایران سبب و علّت منع عبادند از صراط الهی قل یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد ارتفع صریر القلم الأعلى بین الأرض و السّماء و ضعوا ما الفتموه بایادی الظّنون و الأوهام قد ماج بحر العلم و اشرق نیر الیقین من افق ارادة الله ربّ العالمین انا نوصی اولیاء الله مرّة اخری بالأمانة و الدّیانة و العفّة و بتقوی الله

قائد

ص ۱۱۶***

قائد جیوش العدل من لدی الله الامر الحکیم الهی الّهی اید اولیائک علی عمل يتضوّع منه عرف رضائک و یكون مزیناً بعزّ قبولک ای ربّ تسمع زفرااتهم و تری عبراتهم و تعلم ما ورد علیهم من دون بینة من عندک انک تعلم ما فی قلوب عبادک و لا یعزب عن علمک من شیء قد شهدت الممكنات بانک انت الحقّ علّام الغیوب طوبی لنفس تمسکت بحبل الصبر و الاضطبار فی ما ورد علیه فی سبیل الله ربّ العرش العظیم. قلم مظلوم در جمیع احیان عباد را بما ینفعهم

و یقرّبهم وصیّت نموده امید آن که حقّ جلّ جلاله آذان عالم را مطهر نماید تا به سمع قبول نصائح و مواعظ مظلوم را بشنوند و به آن عمل نمایند الهی الهی ایّد عبادک الغافلین علی الرجوع الیک انک انت التّواب الفضّال الفیاض الغفّار العلیم الحکیم. یکی از اولیا علیه بهاء الله که از کأس استقامت
ص ۱۱۷***

نوشیده و ماسوی الله نزدش معدوم بوده در ارض صاد با هادی دولت آبادی ملاقات نموده آن غافل ذکر نمود ماء نطفه را نقطه اولی حکم به طهارتش کرده‌اند لأجل حرمت نطفه من یمظهره الله در آن ایام جمال قدم بیست و پنج ساله بوده‌اند و مقصودش از این کلمه ردّ ظهور الله و نفی او و اثبات اوهام خود بوده اولاً آن که این کلمه از بیان است می‌فرماید در آن یوم بیان نفع نمی‌بخشد به آن تمسک ننمائید قال و قوله الحقّ أنّه لا یشار بأشارتی و لا بما نزل فی البیان و به آنچه ذکر نمود مخالفتش با حضرت نقطه نزد متبصرین واضح و ثابت چه حضرت می‌فرماید ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان. به کمال تصریح مخالفت نموده و شاعر نیست قل لعمر الله لا یجد احد من البیان الا عرف ظهور مکلم الطور الذی ینطق باعلی النداء الملك لله
مولی

ص ۱۱۸***

مولی الوری یا هادی سبب اختلاف و اضلال مشو انوار آفتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منور نموده و آیات الهی به مثابه امطار از سحاب فضل نازل و هاطل جمیع بیان الیوم طائف حول است لو انتم تفقهون سبحان الله هادی ملتفت نیست که چه می‌گوید و از بیان حضرت نقطه اولی درباره نطفه چه ادراک کرده بگو ای غافل نطفه من یمظهره الله روح ماسواه فداء طاهر و مطهر بوده و هست و آن نطفه مبارکه به ذکر احدی محتاج نه اقسامک بالله الذی خلّقک و سوّیک در یک آن قلب را از بغض مطهر نما و بعد در آن چه ذکر نمودی تفکر کن شاید به کلمه مبارکه تبت الیک یا مولی العالم موفق شوی آیا پاکی و طهارت نطفه من یمظهره الله معلق به کلمه عباد اوست استغفر الله من هذا الوهم المبین استغفر الله من هذا الظلم العظیم استغفر الله من هذا
من هذا

ص ۱۱۹***

الخطا الكبير بگو یا هادی اگر در این حین سمع را از قصص کاذبه طاهر سازی از لسان حضرت نقطه اتنی انا اول العابدین اصغا نمائی من یمظهره الله روح ما سواه فداء محیط بوده نه محاط مقام نقطه به قول او ثابت شده و می‌شود أنّه هو غنی عمّن فی السموات و الأرض کلّ به او محتاج و در این مقامات حضرت نقطه به کلمه مذکوره ناطق. اسمع ثمّ انصف و لا تکن من الظالمین و اگر بگوئی مقصود حضرت نقطه از ذکر نطفه آگاهی خلق بوده خلق اگر مثل تو مشاهده شوند هرگز آگاهی نیابند چه که بصر و سمع را از مشاهده و اصغا منع نمایند ذکر من یمظهره الله و کلمه او که نقطه اولی از آن اخبار نموده بقوله أنّه ینطق فی کلّ شان اتنی انا الله الی آخر الایه آن نفوس از این کلمه مبارکه مقام آن نطفه طیبه و آن لطیفه طاهرة ربانیه را دانسته
و می‌دانند

ص ۱۲۰***

و می‌دانند باری مقصود آن حضرت از ذکر این اذکار اشتغال به ذکر آن محبوب بوده اعرف و کن من الشاکرین اعلم و کن من التائبین انظر و کن من المنصفین می‌فرماید شجرة اثبات به اعراض از او شجرة نفی می‌شود لعمر الله ندای بیان مرتفع و با ناله و حنین می‌فرماید یا قوم یوم یوم الله است و امر امر او. به قطره‌ای از بحر ممنوع نشوید و به ذره‌ای از آفتاب ظهور محروم ننمائید لعمری یا هادی اخذت الغدیر و نبذت بحر الله ورائک اتق الله ثمّ انصف فی ما ظهر بالحقّ أنّه یغنیک عن دونه و یهدیک الی نبائه العظیم یا هادی هل یقدر من اردته ان یستنّ مع فارس الالهی فی میدان الحکمة و البیان لا و ربک الرحمن خذ اعنة هویک ثمّ ارجع الی مولیک انّ الیه مرجعک و مئویک یا هادی قل للمهدی لست انت من فرسان هذا المضمار اعرف مقامک و لا تکن من المتجاوزین

ص ۱۲۱***

طهر قلبک من همزات الوری و بصرک عن رمد الهوی لتعرف من اتی من افق الاقتدار برایات الایات و تكون من العارفين یا مهدی از برای این یوم خلق شدی به خدعه و مکر تمسک ننما و سبب اضلال مشو و مخالفت حضرت نقطه مکن بحر بیان امام بصرت مواج و آفتاب حقیقت فوق رأست مشرق و لائح انظر و قل لک الحمد یا مقصود العالم و لک البهاء یا محبوب من فی السموات و الأرضین یا هادی انصاف ده در آنچه ظاهر شده تو هر یوم در حفظ جان خود تدبیر می‌نمائی و مردم را به دراهم و دینار و اقوال نالایقه از حق منع می‌کنی بر خود و مردم رحم نما در بی‌دانشی به مقامی رسیده‌ای که طهارت نطفه من یمظهره الله را معلق به کلمه نقطه نموده‌ای استغفر الله من هذا الوهم المبین استغفر الله من هذا الظلم العظیم استغفر الله من هذا البغی الكبير
استغفر الله

من هذا

ص ۱۲۲***

من هذا الخطأ الذي ليس له شبهه و لا نظير قسم به آفتاب برهان که اليوم از اعلی افق عالم مشرق و لائح است این مظلوم لوجه الله تو را نصیحت می‌فرماید لعلّ تتذکر او تخیی تو با ما نبودی از اصل امر آگاه نیستی به آثار رجوع نما لعلّ یفتح علی وجهک باب العدل و الانصاف و تكون من الموقنین بعد از ذکر نقطه امام وجه شخص مذکور علیه بهاء الله و عنایتہ گفته پنجاه جلد کتاب از یحیی نزد من است امشب بمان و ببین مع آن که آنچه اعتراض کرده جواب‌های محکم شینده و لکن بغضا او را از توجّه به افق اعلی منع نموده حق شاهد و عالم گواه که به کذب تکلم کرده دو جلد از مناجات حضرت نقطه روح ما سواه فداه نزد یحیی بوده و مکرر آن را نوشته شاید آنچه نوشته به هادی سپرده و از این گذشته اگر صاحب هزار کتاب شود در این یوم او و امثال او را نفعی نبخشد یک قطعه

ص ۱۲۳ ***

الماس از صد هزار خروار حجر بهتر است صد رطل حدید و نحاس به یک یاقوت بهرمانی معادله ننماید و از این امور گذشته معادل جمیع کتب سماوی از نقطه و قبل او الحال حاضر و موجود بیا و ببین و در حین تزیل حاضر شو شاید نفعات وحی تو را جذب نماید و یا عرف الهام به مقصود رساند یا هادی اگر از حضور ممنوعی وکیل و نایب تعیین نما شاید بیابید آنچه را که اليوم از آن غافلید و اقبال نمائید به آنچه که از آن معرضید انّ المظلوم ینادی و یقول الہی الہی لا تمنع عبادک عن شاطی بحر عنایتک و لا تجعلهم من الذین کفروا بک و بآیاتک و انکروا ما انزلته من قلمک الأعلی فی ایامک ای ربّ عرفهم نبأک و علّمهم صراطک و مقامک انک انت العزیز التوّاب. بگو یا هادی این مظلوم وقتی در زنجیر بود که تو در بستر به کمال راحت آرمیده بودی در لیالی و ایام لأجل ارتفاع کلمة الله حمل بأساء

و ضراء

ص ۱۲۴ ***

و ضراء نمودیم زحمت‌های این مظلوم و بلایای او خارج از حدّ احصا است ایامی که از سطوت غضب علما و امراء عالم ظلمانی و تیره بود این مظلوم به قوّة ملکوتی و قدرت الہی منقطعاً عن العالم امام وجوه امم به اظهار امر قیام نمود و از جهات نفعات آیات متضوّع و تجلیات انوار نیر بیّنات مشرق و ساطع و لائح و چون فی الجملة آفتاب امر از افق هر مدینه اشراق نمود تو و امثال تو از خلف حجاب با اسیاف ضغینه و بغضا و کذب و افترا بیرون آمدید و قصد مظلوم نمودید من غیر حجّت و برهان اتّقی الله یا هادی و لا تکن من الظالمین انا ندعوکم الی التّور و تدعوننی الی النّار ما لکم لا تتعقلون و فی ما ظہر لا تتفکرون بشنو ندای مظلوم را ثمّ اجعل محضرك بین یدی الله ثمّ انصف فی هذا النّبأ الاعظم و لا تکن من الظالمین. به حضرت نقطه روح ما سواه فداه به چه حجّت اقبال

ص ۱۲۵ ***

کردی و تصدیق نمودی اعظم از آن را به بصر انصاف ملاحظه نما لعلّ تتذکر الله لنفسک معیناً و الیه سبیلاً قسم به امواج بحر بیان مقصود عالمیان از ایمان تو و امثال تو گذشتیم القای بغضا در قلوب منما نصیحت ناصح امین را بشنو و به آثار منقطعاً عن الكل رجوع نما لعمر الله أنّها ترشدک و تهدیک الی صراط الله المستقیم هر یوم به وهی تمسّک می‌نمائی و بر اعراض و اعتراض تشبّث. نفسی از شما به این ارض آمده و ذکر نمود معرضین بیان مقبلین را منع می‌نمایند و از توجّه به شطر الله باز می‌دارند و ذکر قتل و ظلم و امثال آن القا می‌کنند و مقبلین را از صراط مستقیم محروم می‌سازند حقّ جلّ جلاله مقدّس و مبّرّا است از ادراک و عقول معرضین باید در اثبات حقیّت نظر نمود و به حجّت و برهان تمسّک جست اگر حقیّت ثابت شد دیگر آنچه از جانب او ظاهر شود حقّ است

شک

ص ۱۲۶ ***

شکّ و ریب را در آن ساحت مقر و مقامی نه. چندی قبل این خطبة مبارکه از قلم اعلی جاری و نازل حال مجدّد ذکر می‌شود شاید به مرقّات انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر شده تفکر کنی و فائز شوی به آنچه که سبب اعظم است از برای نجات امم و اصلاح عالم هو الذّاکر المعزّی العلیم البصیر الحمد لله الذی استقرّ علی العرش بالعظمة و العزّة و الکبرياء و نطق بما نفخ فی الصّور و اهتّز من فی القبور و انصعق من فی الأرض و السّماء ألا من شاء الله مالک الاسماء و به نصبت رایة اّنه یفعل ما یشاء و ارتفع علم الملک یومئذ لله مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى اّنه لهو الذی لا یفارق عن ساحة عزّه حکم الصّدق و لو یحکم بالوجود بان لا وجود له و لا یسمع من هواء تقدیسه صوت اجنحة طیر العصیان و لو یحلّ ما حرّم فی ازل الازال اّنه لهو المعبود الذی

ص ۱۲۷ ***

شهدت الذّرات لعظمته و سلطانه و کائنات لقدرته و اقتداره انّ القائم من قام علی ذکره و نطق بثنائه و القیوم من فاز بالاستقامة علی امره تعالی تعالی من ینطق بالحق تعالی تعالی من ابتلی بین الخلق تعالی تعالی من یری نفسه بین الجمع وحیداً و بین القوم فریداً الحمد لله الذی جعل البلاء طرازاً لاولیائه و

به زینت بین خلقه و بریتة آنه لهُوَ الحاکم الذی ما منعته حجیات العالم و لا سبحات الأمم و ما اطلع علی ما عنده احد الا نفسه یشهد بذلك من عنده علم الأولواح. مقصود آن که ساحت عزّش از خطا و عصیان مقدّس و منزّه است و آنچه از ملکوت اوامر و احکامش ظاهر شود کلّ من غیر توقّف باید به آن تمسّک نمایند و عمل کنند اعمال این حزب نزد تو و اهل بیان طرّاً معلوم و واضح بوده و هست در سفک دماء و تصرف

در اموال

ص ۱۲۸***

در اموال ناس و ظلم و تعدّی مبالغت نداشته‌اند و بعد از اشراق نیر ظهور از افق عراق کلّ را از اعمال مردوده و اخلاق میغوضه منع نمودیم ذرات کائنات گواه بوده و هست که در جمع احوال عباد را بما یرفعهم امر نمودیم و از آن چه سبب پستی و ذلّت بوده نهی کردیم مقصودی جز ارتفاع کلمة الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست هل من منصف ینصف فی هذا الأمر الاعظم و هل من عادل ینطق بالعدل فی هذا التّناء العظیم نسل الله ان يؤیّد عباده علی ما یرفعهم و یعرفهم ما یقرّبهم الیه آنه لهُوَ الحقّ المقتدر المهیمن العلیم الخبیر چه می‌گویی در ظهور حضرت خاتم انبیاء روح ما سواه فداده که در سه یوم هفتصد نفر را گردن زدند در بریة شام و اطراف خلق کثیر را از طراز هستی منع نمودند باری حق مختار است در اعمال و افعال در آن چه ذکر شد تفکّر نما شاید آگاه شوی و بیابی

ص ۱۲۹***

آن چه را که سبب بقای ابدی است بعد از اثبات حقیّت اعراض و اعتراض جائز نبوده و نیست مع ذلک و نفسه الحقّ در این مقام نازل شده آنچه که هر منصفی شهادت می‌دهد که مقصود این مظلوم حفظ ناس بوده و هست و اطفال نار ضغینه در افتده و قلوب در کتب منزله و صحف مقدّسه و الواح منیره نظر نما شاید فائز شوی به آن چه که سبب ظهور عدل و انصاف است لله الحمد به عنایت حقّ جلّ جلاله و اراده محیطه اش چهل سنه می‌شود که نار جدال و نزاع و فساد در ایران خاموش و مخمود است در امری که در عشق آباد واقع شده نظر نما یکی از اولیا را فنة طاغیة باغیة شهید نمودند و جراحات وارده از سی متجاوز بوده مع ذلک حزب الله تعرّض ننمودند و به این آیه مبارکه که مکرّر از قلم اعلی نازل گشته تمسّک جستند آنه هو السّتر یامرکم بالسّتر و هو الصّبر یامرکم بالصّبر

الجمیل

ص ۱۳۰***

الجمیل. شفقت و محبتشان به مقامی فائز که از قاتلین و ظالمین شفاعت نمودند هنیئاً لهم نشهد انهم اخذوا کوثر الرّضاء من ایدای عطاء ربّهم الفیاض الغفور الرحیم اگر فضل این ظهور را شما انکار نمائید البتّه حقّ جلّ جلاله بر انگیزاند نفوسی را که لوجه الله قیام کنند و به حقّ تکلم نمایند در اعمال و افعال احتیای قبل تفکّر نما و همچنین در اعمال این ایام شاید اعتساف را به سیف تقوی از میان برداری و به انصاف توجه کنی قل الّهی الّهی اشهد بانک اقبلت الّی اذ کنت معرضاً و نادیتی اذ کنت صامتاً اسئلک یا مسخّر الافئدة و القلوب باسمک المحبوب بان تؤیّد عبادک علی ما یرفعهم باسمک و يجعلهم اعلام هدایتک فی ارضک ای ربّ نور قلوبهم بانوار نیر العدل و الانصاف و قدرّ لهم ما یزینهم بطراز عفوک و رضانک انک انت المقتدر العزیز الفضال. یا حزب الله به افق اراده حضرت

ص ۱۳۱***

موجود ناظر باشید و بما ینبغی لأیامه متمسّک. یوم عظیم است و امر عزیز. عجب در آن که مع آن که بعضی از عباد خود را از اهل بیان می‌شمردن به اوهام حزب قبل مبتلی مشاهده می‌شوند امروز کتب عالم احدی را نجات نمی‌بخشد الاّ به کلمه‌ای که از مشرق قم اراده الّهی اشراق نماید هر بیانی به آن مزین گشت و به عزّ قبول فائز امروز از کلمة مبارکه عرف توحید حقیقی متضوّع طوبی لمن وجد و ویل للغافلین قل یا حزب الله ضعوا ما عند المعرضین و خذوا ما امرتم به من لدی الله ربّ العالمین لعمری کتب عالم به کلمه‌اش معادله ننماید حال به سمع طاهر مقدّس این آیه علیا را که از نقطه اولی ظاهر شده اصفا نما قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من یظهره الله را تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عند الله از آن که کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک تو را نجات

می‌دهد

ص ۱۳۲***

می‌دهد ولی کلّ بیان نمی‌دهد حال در علو مقام و سمو آن تفکّر نما شاید از شبهات مغلّین و اشارات معتدین از تقرّب الی الله محروم نمائی سبحان الله بعضی لفظ مستغاث را حجاب نموده‌اند و به آن کلمه خلق را از حق منع کرده‌اند مع آن که ذکر مستغاث هم از بیان است می‌فرماید به بیان از سلطان و منزل آن محروم ننماید و از آن گذشته می‌فرماید چه کسی عالم به ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الّهی به جا آورند امروز اهل بهاء در ظلّ سراق حقیقت و عصمت حقّ جلّ جلاله مقرر یافته و از برای خود مقام گزیده‌اند به استقامتی ظاهرند که شبه

و مثل نداشته و ندارد فی الحقیقه هر بصیری متحیر است و هر خبری متعجب چه که در این ظهور اعظم ظاهر شده آنچه که از اول ابداع الی حین ظاهر نگشته آفتاب قدرت امام وجوه مشرق و بحر

ص ۱۳۳***

علم ظاهر و سماء فضل مرتفع مع ذلک به ادله و برهان عباد را به افق ظهور دعوت می‌نمائیم که شاید محروم نمانند فضل به مقامی رسیده که مالک ملکوت بیان به قول دیگران استدلال می‌فرماید بگو ای اهل بیان از حق بترسید به عدل و انصاف در آنچه ظاهر شده تفکر نمائید و ملاحظه کنید شاید فائز شوید به آنچه که از برای آن خلق شده‌اید حزب قبل در قرون و اعصار به اوهام مشغول و آن اوهام سدّی شد حائل و ایشان را از کعبه الله محروم نمود و از عرفان مطاف مقربین و مخلصین منع کرد هر یوم حزبی را حزبی سبّ می‌نمودند و در اعراض و اعتراض شبهه نداشته و ندارند. در ایام طفولیت روزی از روزها قصد ملاقات جدّه غصن اعظم را نمودیم و در ایامی که ضلع مرحوم میرزا اسمعیل وزیر بوده بعد از ورود مشاهده شد شخصی با عمامه کبیر نشسته و نفسی هم

با او

ص ۱۳۴***

با او بوده از خلف حجاب مخصوص ورقه مؤمنه مقدسه تحقیق می‌نمود از جمله ذکر نمود باید بدانیم و بفهمیم که جبرئیل بالاتر است یا قنبر امیر المؤمنین. این مظلوم با آن که به بلوغ ظاهر نرسیده بود بسیار تعجب نمود از عقل آن دو غافل باری شخص مذکور به خیال خود امثال این بیان را از معارف می‌شمرد و به گمان خود به اعلی مقام عرفان ارتقا نموده غافل از آن که از عبده اسماء لدی الله مذکور و محسوب بعد از توقّف چند دقیقه این مظلوم ذکر نمود اگر جبرئیل آن است که در کتاب مبین می‌فرماید و نزل روح الامین علی قلبه آقای قنبر هم در آن مقام نبوده و هنگامی هم که توجه به ارض قم [میم؟] نمودیم همین شخص در آن ارض موجود مکرر امثال این کلمات در چند مقام از او اصغا شد از جمله یومی ذکر نمود باید بدانیم سلمان بالاتر است یا عباس

ص ۱۳۵***

آیا از برای این گفتگو چه ثمر و اثری ملاحظه نموده‌اند و حاصل این ذکرها چیست مقصود آن که حزب الله بدانند که آن قوم عبده اوهام بوده‌اند و به این جهة از عرفان حقّ جلّ جلاله در ایام ظهور محروم گشتند رجا آن که امثال این امور در این ظهور ظاهر نشود حقّ را حق و خلق را خلق دانند طوبی للمنصفین از قرار مذکور این ایام ابن باقر ارض صاد حسب الامر حضرت سلطان در مدینه طاء وارد و در یکی از مجالس گفته باید سوره توحید را ترجمه نمائید و به هر یک از اهل مملکت بسپارید تا کل بدانند که حق لم یلد و لم یولد است و بابی‌ها به الوهیت و ربوبیت قائل سبحان الله آیا چه شده که ابن عمران در طور عرفان بعد از اصغاء اتی انا الله از سدره مبارکه ذکری ننمود و دفتر توحید را ترجمه نفرمود باری اگر نفسی به او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اتق الله

ندای

ص ۱۳۶***

ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصغا نمود و قبول فرمود تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما لعمر الله کلمه مبارکه اتی انا الانسان نزد این مظلوم اعظم است از جمیع آنچه ادراک نموده‌اند قل یا ابن باقر در این ظهور تفکر کن نفسی که به قدرت قلم اعلی ظاهر نمود آنچه را که اکثر عباد از ملوک و مملوک متحیر البتّه چنین شخص دارای خزائن حکمت و بیان است باید به انصاف مزین شوید و قصد ادراک نمائید و به کمال تسلیم و رضا اقبال کنید که شاید به لثالی مکنونه در اصداف بحر اعظم فائز شوید و از علو و سموّ ندا اراده توجه عباد بوده که بعد از اقبال و توجه القا نمائیم آنچه را که هر نفسی خود را در ظل سدره عطا غنی و مستغنی مشاهده نماید و کانت کینونة الوجود علی ما اقول شهیدا. قل یا ابن باقر مقامت را ادراک نما و از آن

ص ۱۳۷***

تجاوز منما اته یهدیک و برشدک بما یغنیک و یحفظک ینبغی لک ان تشکر ربّک الفضال و ربّک الفیاض و ربّک الکریم لوح برهان که از سماء مشیت رحمن مخصوص والد نازل شده تحصیل نما و قرائت کن شاید از شمال وهم و اوهام به یمین یقین و ایقان توجه نمائی و به نور عدل منور شوی یا محمد قبل علی علیک بهائی بگو یا ابن باقر یک کلمه لوجه الله ذکر می‌نمائیم که شاید از عالم اعتساف و ظلم بگذری و به مرقعات توکل و انقطاع قصد مدائن عدل و انصاف نمائی آیا در دنیا نوری و یا ظهوری ظاهر شد و یا اشراق نمود که تو و امثال تو قبولش کردند و ردّش ننمودند معین نما که بوده و نامش چه باری جسارت را بگذار و بما حکم به الله راضی شو در لوحی از قبل این مناجات نازل قرائت نما شاید بر اختیار حق اقرار نمائی و قبول کنی آنچه را که از سماء مشیت نازل گشته. سبحانک اللهم یا الهی

اسئلك باسمك الذی به سَخَرْتَ من فی السَّمَوَاتِ وِ الْأَرْضِ بان تحفظ سراج امرک بزجاجة قدرتک و الطافک لئلا تمرّ علیه اریاح الانکار من شطر الذین غفلوا من اسرار اسمک المختار ثم زد نوره بدهن حکمتک انک انت المقتدر علی من فی ارضک و سمائك ای ربّ اسئلك بالکلمة العلیا الّتی بها فزع من فی الأرض و السّماء الا من تمسّک بالعروة الوثقی ان لا تدعنی بین خلقک و ارفعنی الیک و ادخلنی فی ظلال رحمتک و اشرینی زلال خمر عنایت لئسکن فی خباء مجدک و قیاب الطافک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم. یا ابن باقر حق با علم یفعل ما یشاء ظاهر شده انکار تو اقرار تو منوط نبوده و نیست ذکر الوهیّت و ربوبیّت از حق جلّ جلاله بوده و هست این مظلوم لازال به این کلمات عالیات ناطق. الہی الہی اشہد بوحدانیّتک

و فردانیّتک و بعظمتک و سلطانتک و بقدرتک و اقتدارک و عزّتک یا الہ الممکنات و معبود الکائنات احبّ ان اضع وجہی علی کلّ بقعة من بقاع ارضک و علی کلّ قطعة من قطعاتها لعلّ یتشرف بمقام تشرف بقدم اولیائک ای ربّ تسمع ندائی و ضجیعی و صریخی فی ایامک و تعلم بانّی ادعوا عبادک الی النور و هم یدعوننی الی النار اسئلك ان تؤیّد عبادک علی الرجوع الیک و الانابة لدی باب فضلک انک انت المقتدر العزیز الوهاب. ای کاش نفحات متضوّعه از آیات را ادراک می نمودی بشنو ندای مظلوم را از ظلم به عدل رجوع نما و از اعتساف به انصاف توجّه کن احضر امام الوجه لتری امواج بحر بیان ربّک الرحمن و تجلیات انوار نیر البرهان ایاک ان تمنعک الرئاسة عن مشرق نور الأحدیه ضع ما عندک و خذ ما امرت به من لدی الله ربّ العالمین. عنایت این ظهور به مقامی است

که هیچ

که هیچ منصف و عادل انکار ننماید قریب چهل سنه می شود که این مظلوم عباد را از فساد و نزاع و جدال و قتل منع نموده در لیالی و ایام قلم متحرک و لسان ناطق و الحمد لله نصیح مظلوم را اولیای حق قبول نمودند و به آن عامل چنانچه در عشق آباد کشته شدند و نکشتند بلکه از ظالم ها و قاتل ها توسط و شفاعت کردند و هم چنین در ارض صاد و دیار اخری آن چه بر حزب الله وارد شد صبر نمودند و به حق گذاشتند و از قبل کل می دانند هر سنه نزاع و جدال جاری چه مقدار از نفوس که از طرفین کشته شدند یک سنه در طبری و سنه اخری در زنجان و سنه دیگر در نیریز و بعد از توجّه این مظلوم حسب الاجازة حضرت سلطان به عراق عرب کل را از فساد و نزاع منع نمودیم اگر تو منکری عالم شاهد و گواه اگر چه بعضی از مفترین و منکرین حسنات قلم اعلی را

ستر نمودند و به هوی تکلم نموده و می نمایند ولكن لعمر الله انّ البهاء ما ینطق عن الهوی بل نطق بما یقرّب الناس الی الأفق الأبهی یا حزب الله در حق سلطان به حق تمسّک نمائید و از برای او بطلبید آنچه را که سزاوار بخشش اوست فی الحقیقه مکرر نصرت نموده اند و اغنام الہی را از ذناب حفظ فرموده اند البتّه کل شنیده و می دانند لذا باید از حق بطلبیم از انوار آفتاب عدلش عالم را منور نماید انّه علی کلّ شیء قدیر. الہی الہی تری طغیان بغاة عبادک و اشرار خلقک و ما ورد منهم علی اصفیائک و امناک ای ربّ انصر حضرة السلطان لینصرهم بعزّک و قوتک و اقتدارک ثم افتح علی وجوهم ابواب عنایتک و رحمتک و عطائک ای ربّ نور آفاق القلوب بنور معرفتک و طهرها عن الضغينة و البغضاء بحکمتک الّتی احاطت الاشیاء ثم اکتب للذین انفقوا ارواحهم فی سبیلک و اقبلوا الی

سهام

سهام الاعداء لاعلاء کلمتک اجر لقائک انک انت الذی لا تعجزک قوّة العالم و لا تضعفک قدرة الأمم و لا یعزب عن علمک من شیء انک انت المقتدر العزیز الحکیم.

باید اولیا و اصفیا در لیالی و ایام از برای کلّ تأیید طلب نمایند اگر مدعیان محبّت الیوم به آنچه در الواح از قلم اعلی نازل شده تمسّک نمایند و عمل کنند عنقریب انوار آثار الہی بر کلّ تجلی نماید یشهد بذلک لسان العظمة فی هذا الحین المبین یا محمّد قبل علی قد ذکرتم بما لا ینقطع عرفه و فزت بما یمکن باقیاً بدوام الملك و المملوک نسئل الله ان يجعلک من الذین ما منعهم شیء من الاشیاء و ما خوفتهم ضوضاء العلماء و ما اضعفتهم سیوف الأعداء ای ربّ اید حزبک علی نصرة امرک بجنود البیان ثم اکتب لهم ما ترتفع به مقاماتهم بین عبادک و یقرّبهم الی بساط عزّک انک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک المبرم المحکم المتین. این مظلوم دو سنه فرداً واحداً

غیبت اختیار نمود و در بیابان‌ها و جبال‌ها سائر و در ایام غیبت هرج و مرج ظاهر بعضی را غفلت اخذ نمود به شأنی که از ما عند الله گذشتند و بما عندهم تمسک جستند بالأخرة نار ظلم مشتعل و به حضرت دیان وارد آوردند آنچه را که انجم سماء سرور ساقط و قمر عدل از نور ممنوع و شمس انصاف از ضیا محروم در کتاب هیکل مخصوص حضرت دیان از سماء عرفان نقطه بیان نازل قوله تعالی ان یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و آتیناک عزاً من عند الله اذ عین فؤادک لطیف یعرف قدره و یعزّ بهائه الی آخر بیانه عزّ بیانه و در رأس کتاب هیکل این کلمات عالیات مرقوم قوله تعالی ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالنور الصمد اسم الله الدیان و در مقام دیگر می‌فرماید ان یا مظهر الأحدثیه الی آخر بیانه

و هم چنین

ص ۱۴۴***

و هم چنین در مقامی مخاطباً آیه می‌فرماید ان یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله و معنی این اسم جزا دهنده یوم جزا است و او حرف سوم بود که به اقبال و ایمان و حضور فائز گشت و مقصود از کتاب هیکل ذکر این امر اعظم و نبأ عظیم بوده و لکن احدی ملتفت نه و در مقامی می‌فرماید هذا علم عند الله لأعزّ من کلّ شیء مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت عنایت فرماید به ظهور کنز مخزون که نوزده سنه تجاوز نمی‌نماید و به عشرین نمی‌رسد حال باید منصفین انصاف دهند اگر مقصود این نبوده اقدمیت آن بر سائر علوم و فضلش بر بیانات دیگر چه بوده باری غرض مرضی است انسان را از عدل و انصاف محروم می‌نماید حضرت دیان را به ظلی شهید نمودند که سبب تبدیل فرح اکبر به حزن اعظم شد و بعضی از کتاب هیکل علم اکسیر و جفر گمان کرده‌اند فباطل ما ظنّوا و هم یظنون

ص ۱۴۵***

مقصود از کتاب به مثابه آفتاب ظاهر و واضح و لائح طوبی للمتبرّین کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوی بر شهادت دادند و شهیدش نمودند و هم چنین ابوالقاسم و سائرین را فی الحقیقه خطیئات آن نفوس از حد احصا خارج این مظلوم این اذکار را دوست نداشته و ندارد مقصود آن که بعضی آگاه شوند و به حق نطق نمایند اسم دیان را ابو الشّور و جناب خلیل را که در بیان می‌فرماید ان یا خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحف ان یا اسی فی البیان او را ابو الدّواهی نامیدند و بعد در صدد قطع سدره مبارکه افتادند و لکنّ الله اطردهم بقدرته و سلطانه رغماً لأنفهم انه هو الفضال الفیاض الحافظ الکریم در لیالی و ایام به نصرت قیام نمودیم به شأنی که اعراض احزاب عالم منع ننمود و مقصودی جز اصلاح و اخمداد نار ضغینه و بغضا نبوده و نیست یشهد بذلک ما جری من قلّی

امام

ص ۱۴۶***

أمام وجوه الخلق و ما نطق به لسانی بین العباد نسل الله تبارک و تعالی ان یزین الکلّ بما یحبّ و یرضی و یؤیّدهم علی الانابة و الرجوع الیه انه هو القویّ القدیر یا محمّد قبل علی نشهد انک فزت بکتاب لا ینقطع عرفه و لا ندائه و لا ذکره لک ان تشکر الله فی اللیالی و الايام بهذا الفضل المبین و تبشّر العباد بالحکمة و البیان بهذا النّبأ العظیم اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به تجلیات انوار نیر عنایت ربّانی بشارت ده انا ذکرنا کلّ واحد منهم بما لا تعادله خزائن الأرض طوبی لمن عرف و فاز و ویل للغافلین و این که از بعد سؤال نمودی انه یظهر لک وعداً من الله ربّ العرش العظیم عریضة بعد هم به ساحت اقدس فائز نحمد الله الذی عرفک امره و علّمک ذکره و هدیک الی صراطه المستقیم ستفی الدّینا و ما فیها و یرقی لک عملک فی ایام الله و ما جری من قلمک فی ثناء المظلوم

ص ۱۴۷***

و ذکره نسله ان یؤیّدک و یوفّقک و یمدّک بجنود البیان لتهدی النّاس و تقرّبهم الیه انه هو المؤیّد المقنن القدیر و الحمد لله العزیز الحمید ۱۵۲.

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

یا اولیاء الله فی البلاد نوصیکم بالاستقامة الکبری فی هذا النّبأ الأعظم الذی به ارتعدت فرائص الأسماء ألا من شاء الله مالک یوم الدّین قد حضر لدی المظلوم کتاب انه فاز بالاصغاء نسل الله تبارک و تعالی ان یقدّر لأولیائه ما قدره للذّین طافوا العرش فی العشیّ و الاشرار یا رضا جناب محمّد قبل علی علیک و علیه بهائی نامه‌ات را به ساحت اقدس فرستاد در هنگامی که سهام بلا از سحاب قضا متواتر بوده نحمد الله علی ما اراد انه هو المراد فی المبدء و المعاد لله الحمد از نامه‌ات عرف محبّت متضوّع

حضرت

ص ۱۴۸***

حضرت ضیاء امام وجه عرض نمود و این لوح در جواب نازل تا جمیع دوستان آن ارض را بشارت دهی به عنایات و آیات منزله و رحمت سابقه طوبی از برای عبیدی که به استقامت فائز گشت امروز اوهام بعضی را اخذ نموده نسل الله ان یحفظ اولیائه باسمه فی بلاده بین عباد الله انه هو السّميع البصیر یا

غلام حسین طلب اذن نمودی للتَّوَجُّه الى مقام نصب فيه علم اَنَّهُ لا اله الاَّ هو نَسْتَلِ الله ان یکتب لک فی لوح من الواح الفردوس الأعلى اجر القرب و الحضور و اللّقاء اَنَّ رَبَّکَ هو مولی الوری لا اله الاَّ هو المقتدر العلیّ الّاهی این سنّه شدیده و آنچه در او ظاهر شده حائل گشته لذا در اذن توقّف نمودیم الى ان یأتی الله بامرہ المبرم الحکیم از حق می طلبیم اولیای آن ارض را مشتعل نماید به نار محبّت

ص ۱۴۹***

و منوّر دارد به نور معرفت اوست قادر و توانا. یا حزب الله زحمت کشیده اید و صاحب مقامات عالیّه شده اید این مقام اعلی را به اسم مالک اسما حفظ نمائید امروز روز حکمت و بیان است باید کل به این دو تمسّک نمایند و به تدبیر امر مشغول گردند افنان سدره مبارکه و اولیای مذکوره در صحیفه منزله باید به تبلیغ امر الهی تمسّک جویند و لکن به روح و ریحان هذا ما حکم به الله فی اوّل الاّیام البهاء المشرق من لدنّا علی افنانی و اولیائی الذّین نبذوا ما عند القوم متشبّثین باذیال رداء عنایة الله الأمر الحکیم.

هو الناظر الشّاهد بالعدل

ایامی که ارکان عالم از سطوت اهل ظلم مضطرب و مرتعش بود این مظلوم من دون ناصر و معین بر امر قیام نموده قیامی که اکثری خود را متحرّیر مشاهده نمودند و چون به قوّت و قدرت الهی

آفتاب

ص ۱۵۰***

آفتاب حقیقت از خلف حجاب اشراق نمود از پس پرده ها طنین و ذباب ظاهر و بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و حال در صدد اضلال نفوس مقدّسه مطمئنّه بر آمده اند بشنوید ندای مظلوم را و به طنین ذباب از ربّ الأرباب غافل نشوید و از رَحیق مختوم به اسم قیوم بیاشامید و به افق ابهی ناظر و متوجه باشید البهاء علیک و علی من فاز بالاستقامه الکبری فی هذا الأمر العظیم.

به نام دانای بینا

جمیع اهل ارض را از قلم اعلی به ایام الهی بشارت دادیم چون میقات رسید و جمال موعود از سماء امر نازل کَلّ اعراض نمودند و بر قتلش فتوی دادند مگر نفوسی که از رَحیق مختوم آشامیدند و از غیر حق چشم و دل برداشتند صد هزار حسرت و اسف از برای نفوسی که یوم الهی را ادراک ننمودند و به شرافت آن فائز نشدند

ص ۱۵۱***

قسم به آفتاب حقیقت از برای این روز مبارک شبه و مثل نبوده و نیست هر عمل خالصی که الیوم لله ظاهر شود او سیّد اعمال است ای دوستان جهد نمائید و خود را به مزخرفات این و آن از مقصود عالمیان محروم ننمائید بشنوید و بایستید و بگوئید شاید تشنگان از فرات رحمت رحمن بیاشامند و مردگان از نسمة الله به حیات تازه فائز شوند اَنَّهُ ینطق و یقول لله الحمد فی کلّ حین.

هو الشّاهد السّميع البصیر

یا طالب اِنَّ المظلوم توجّه الیک من شطر السّجن و یدکرک خالصاً لوجه الله ربّ العالمین اِنَّ المظلوم ینادی فی السّجن و یدع الکلّ الى الأفق الأعلى المقام الذّی فیهِ تنطق السّدره اَنَّهُ لا اله الاَّ انا الغفور الکریم قد ظهر ما کان مستوراً فی علم الله و مسطوراً فی کتب النّبیین و المرسلین هذا یوم فیهِ بشرنا العالم به من قبل

ان اخرج

ص ۱۵۲***

ان اخرج القوم من الظّلمات الى النّور و بشّرهم بایام الله کذلک نطق لسان الوحی من قبل و فی هذا الحین قل یا ملأ الأرض تالله هذا یوم نزّل ذکره فی الفرقان یوم یقوم النّاس لربّ العالمین ایّاکم ان یمنعکم الهوی عن مولی الوری ضعوا ما عندکم و خذوا ما امرتم به من لدنّ علیم حکیم قل هذا یوم الله لا یذکر فیهِ الاَّ هو یشهد بذلك کل منصف بصیر یا ملأ الأرض قد ظهر القیوم و ینادی امام الوجه الرّحیق المختوم و یقول ان اسرعوا یا قوم ثمّ اشربوا منی باسم ربّکم المعطى الکریم اَنَا نوصی الکلّ بالاستقامه الکبری فی هذا الأمر الذّی به زلّت اقدام العلماء و العرفاء و الأمراء الاَّ من شاء الله مالک هذا الیوم البدیع سوف یأتیکم من یمنعکم عن الله و یأمرکم بما عنده من همزات الشّیاطین کذلک اخبرناکم اذ کان النّور مشرقاً من افق العراق و فی هذا السّجن البعید

ص ۱۵۳***

ان اشکر ربّک بما فزت بهذا اللّوح الذّی به ینقی ذکرک بدوام الله العزیز الحمید ان احفظ هذا المقام باسم ربّک مالک الأنام ثمّ اذکره فی کلّ **بکور** و اصیل.

به نام خداوند یکتا

امروز ملکوت الهی به انوار شمس ظهور منور و پرتو آفتاب فضل عالم را احاطه نموده و این یوم مبارک در کتب و صحف و زبر الهی مسطور و به یوم الله معروف طوبی از برای نفوسی که اشارات قبل و بعد و شبهات اهل علم و جهل ایشان را از مطلع اسما و صفات الهی محروم ننمود جمیع من علی الأرض منتظر این یوم بودند و چون افق عالم به نیر ظهور اسم اعظم روشن شد کل معرض مشاهده شدند الا من شاء الله. بگير قدح عرفان را به اسم محبوب امکان و از او بیاشام و بر مردگان وادی ضلالت و غفلت میزدول دار شاید از کوثر رحمانی و رحیق سبحانی زنده شوند و به شعور آیند ان افرح بذکری

ص ۱۵۴***

بذکری ایاک و توجی الیک و قل سبحانک یا من یک فتح باب السماء و نطق عندلیب الوفاء فی ملکوت الانشاء استلک بالکلمة العلیاء و الأفق الأعلى بان تؤیدنی علی ذکرک و ثنائک و توقفی علی الاستقامة علی امرک لا اله الا انت المقتدر الحکیم.

هوالمبین الصادق الامین

کتا ماشیاً فی البیت و سامعاً حدیث الأرض اذا ارتفع النداء من الفردوس الاعلی یا ملا الأرض و السماء البشارة البشارة بما اقبل علی قبل اکبر الی السجین فی سبیل الله مالک القدر ثم ارتفع النداء مرة اخرى من الجنة العلیا یا اهل سفينة الحمراء افرحوا بما ورد الامین فی حصن متین و سجن متین فی سبیل الله رب العالمین امروز روز نشاط و انبساط است لعمری در ملا علی بساط فرحی گسترده شده که بر چیده نشود چه که امروز عشاق مدینه

ص ۱۵۵***

وفاق و اتفاق به کمال اشتیاق جان را در سبیل نیر آفاق انفاق نمودند و فدای مقصود یکتا کردند سطوت ظالمهای خونخوار منعشان ننمود و آتش غضب سعی ایشان را از توجه باز نداشت امروز در مدینه عشاق نعمتها مرتفع و زمزمه های لطیف روحانی مسموع طوبی از برای آذانی که به اصفا فائز گشت و از ندای احلی و صریر قلم اعلی محروم نماند از ارض طاء و یاء خبرهای تازه رسیده حضرت پادشاه آیده الله جمعی را اخذ نمودند از جمله دو نفر از اهل بهاء و سفینه حمرا را مع آن که کل شاهد و گواهند که این حزب مقصودشان اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم بوده و هست و سبب و علت این اخذ از قرار مذکور آن که بعضی از مکتوبات و اوراق در خانه ها و بازارها یافته اند که مشعر بر خلاف آرای دولت و ملت بوده و گمان نموده اند بعضی از این حزب بوده قسم به آفتاب حقیقت که الیوم از افق سجن عکا مشرق و لائح این حزب

لازال

ص ۱۵۶***

لازال از اعمال نالایقه و افعال مردوده مقدس و مبرا بوده و هستند این امور و امثال آن از اراذل قوم است اهل بهاء من غیر ستر و حجاب آنچه را که سبب اتفاق و اتحاد عباد است و هم چنین علت عمار بلاد امام وجوه امرا و علما ذکر نموده اند به امید آن که اثر فساد و نزاع را از ارض بردارند و سلاح عالم را به اصلاح تبدیل نمایند حق شاهد و نفس مبارک پادشاه آیده الله گواه است بر آن چه ذکر شد. چهل سنه می شود که این حزب تحت سیاط ظالمین مبتلا به قسبی که اطفال را هم کشته اند چه مقدار از ابنا را که امام وجوه آباء سر بریدند خانه و اموال را نهب و غارت نمودند مع ذلک احدی از این حزب لم و بم نگفته و بر دفاع قیام ننموده از جمله حکایت وارده در عشق آباد و هم چنین در ارض صاد وارد شد آنچه که سبب حنین خامه و نامه گشت امر منکری که سبب حزن اکبر شد آن که شخص معروفی

ص ۱۵۷***

از جانب بزرگی در عکا وارد و مطالبی اظهار نمود نعوذ بالله از آن مطالب. ذکرش به هیچ وجه جایز نه چه که ظلمت ظلم نور عدل را مستور نموده بل محو کرده نفسی مشاهده نمی شود که نفسی لله بر آورد و عرایض مظلوم های عالم را بشنود هل من ذی اذن لتسمع ما ورد علینا و هل من ذی عین لتری عبراتنا نسئل الله ان یزین الأمراء بطراز العدل و العلماء بنور الانصاف و یؤیدهم علی الرجوع الیه انه هو الغفار التواب و چون مطالب آن شخص مقبول نیفتاد او و مرسل بر عناد قیام نمودند سید بزرگواری را از اولاد رسول و ذریه بتول در ارض صاد شهید نمودند و بعد جسد انور اطهر را سوختند و قطعه قطعه کردند بذلک ناحت الأشياء ولكن القوم فی غفلة و ضلال و از آن یوم الی حین امر به کمال ظلم و عناد ظاهر. اموال این حزب مظلوم را هر یوم به اسمی اخذ نموده حال سندهای متعدده در دست موجود ولكن

[در حاشیه کتاب نوشته شده: قد ظهرت سیادته فی علم الله رب العالمین]

مستور

ص ۱۵۸***

مستور الی ان یأتی الله بنور عدله از جمله نفوس مأخوذه در ارض طا سیاح افندی بوده مولای او چون این خبر منکر را شنید خوف ارکانش را اخذ نمود از بیم آن که اسرار مکنونه ظاهر شود و بغضای مخزونه باهر گردد سبحان الله مع آن که حضرت پادشاه در هر مقامی از مقامات ملاحظه عدل را داشته

و به قدر وسع در عمار بلاد و راحت عباد ساعی و جاهد مع ذلک نفوسی که از عنایات ملوکانه به مقامات عالیّه رسیدند و صاحب مرتبه شدند قصد ضرّش نموده‌اند و لکن آن حضرت از عدوّ خانگی بی‌خبر باری چون خبر اخذ سیاح را شنید در ارض یاء نار ظلی بر افروخت که شبهه و مثل نداشته که شاید به این اعمال خود را طاهر نماید و بری سازد اما حکایت ارض یاء در شب بیست و سوّم رمضان المبارک نواب والا حاکم آن ارض به امر امر صاد قصد اولیای الهی نمودند و جنابان آقا علی و آقا اصغر علیهما بهاء الله

ص ۱۵۹***

و رحمته را در جامع شیخ حسن سبزواری اخذ نمودند با گماشته والا حاجی نایب با حقّت تمام آن دو مظلوم را به حضور می‌بردند بعد از اشتعال نار ظلم و غضب به حبس می‌فرستند و در حبس از قرار مذکور زخارف فانیّه اخذ فرموده مرخص می‌نمایند و بعد مجدّد به امر والا این دو نفر را مع چند نفر مظلوم دیگر می‌گیرند و اسامی آن نفوس مقدّسه در دفتر الهی از قلم عدل مذکور و مرقوم و در آن محلّ که اخذ می‌نمایند آن مظلوم‌ها را با زنجیر می‌بندند و در عرض راه خلق ظالم با چوب و سنگ و زنجیر می‌زنند تا آن که به حضور والا می‌رسانند بسیار خوشوقت می‌شوند و بعد علما را حاضر می‌نمایند و تحریک می‌کنند لله الحمد آن نفوس مقدّسه به استقامت کبری ظاهر سطوت ایشان را از صراط مستقیم منع ننمود و غضب از نور یقین محروم نساخت آنچه سؤال نمودند جواب‌های شافی کافی شنیدند و بعد امر به حبس شد

و در حبس

ص ۱۶۰***

و در حبس مبلغی اخذ نمودند و صبح دوشنبه سرکار والا جلال الدوله آقا شیخ حسن و پسرهایش شیخ باقر و شیخ جعفر و هم چنین آقا سیّد علی مدرّس با دو پسرش و جمعی دیگر از علما را احضار می‌نمایند و آقا اصغر مظلوم را در حضور طناب می‌اندازند و شش نفر دیگر را با آن جسد اطهر با شیپور و طبل و ساز می‌برند پشت تلقرافخانه جناب حکیم الهی حضرت ملا مهدی را گردن می‌زنند و جان نداده شکمش را پاره می‌کنند و سنگسار می‌نمایند بعد جسد اطهرش را می‌برند در محله دیگر آتش می‌زنند جناب آقا علی را هم درب خانه یکی از علما سر می‌برند سر را بالای نیزه می‌کنند و جسد مطهرش را نشانه حجرهای بغضا می‌نمایند و از قرار مذکور عارف ربّانی ملا علی سبزواری را درب خانه شیخ حسن می‌آورند و لکن آن مست باده الست به خلق می‌فرماید در ارض طف سیّد الشّهدا روح ما سواه فداه فرمودند

ص ۱۶۱***

هل من ناصر ینصرنی این عبد می‌گوید هل من ناظر ینظرنی سبحان الله از این کلمه علیا نیز انقطاع مشرق نشهد آنه شرب رحیق البقاء من ایادی عطاء ربّه المشفق الکریم. رحیق مختوم به قسمی اخذش نمود که از عالم و عالمیان گذشت و جان را که اعزّ اشیاء عالم است در سبیل دوست فدا نمود او را هم سر بردند و بدن مبارکش را سنگ‌باران کردند جذب و اشتیاق عشاق در آن یوم ملاّ اعلی را متحرّج نمود آیا در دنیا نفسی یافت می‌شود که لله و فی الله اغنام را از ذئاب حفظ نماید آیا ملوک ارض جمیع امور را به حفظ نفس خود مخصوص نموده‌اند آیا در پیشگاه کرسی عدل الهی جواب چه می‌گویند یا تیمز با دارای گفتار و مطلع اخبار، یک ساعت بر مظلوم‌های ایران بگذرد و بین مشارق عدل و مطالع انصاف زیر شمشیر اصحاب اعتساف مبتلا اطفال بی‌شیر مانده‌اند و عیال در دست اشقیا اسیر زمین از خون

عشاق

ص ۱۶۲***

عشاق نگار بسته و زفراّت مقربین عالم وجود را مشتعل نموده یا معشر الملوک شما مظاهر قدرت و اقتدار و مشارق عزّت و عظمت و اختیار حقیق نظری بر حال مظلومان نمائید یا مظاهر عدل بادهای تند ضغینه و بغضا مصایب برّ و تقوی را خاموش کرد در سحرگاهان نسیم رحمت رحمانی بر اجساد سوخته مطروحه مرور نمود و از هزیزش این کلمات عالیات مسموع وای وای بر شما ای اهل ایران خون دوستان خود را ریختید و شاعر نیستید اگر بر کردار خود آگاه شوید سر به صحرا گذارید و بر عمل و ظلم خود ناله و ندبه نمائید ای حزب گمراه اطفال را چه گناه آیا در آن ایام بر عیال و اطفال آن مظلومان که رحم نموده از قرار مذکور از حزب حضرت روح علیه سلام الله و رحمته در خفیه قوتی فرستادند و محض شفقت مظلومان یاری نمودند از حق می‌طلبیم کل را تأیید

ص ۱۶۳***

فرماید بر آن چه رضای او در اوست. یا اوراق اخبار در مدن و دیار آیا حنین مظلومان را شنیدید و نوحه ایشان به سمع شما رسیده و یا مستور مانده امید آن که تجسّس فرمایند و بر اعلاّی آن چه واقع شده قیام کنند شاید نصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه عباد غافل را آگاه نماید و به طراز عدل مزین دارد یا مهدی طوبی لک نشهد انّ الله کان معک اذ نطقت بالحق نشهد انک شربت رحیق الشّهاده فی سبيله و فدیت بنفسک لاعلاء کلمته یشهد لسانی و قلبی بانک نصرت دین الله حقّ التّصر و صبرت فی ما ورد علیک من عباده الغافلین و جناب آقا محمّد باقر را هم درب خانه صدر العلما سر بردند

و سنگسار نمودند دو برادر را هم می‌بردند میدان شاه آقا اصغر را سر می‌برند و آقا حسن را می‌دوانند به ضرب چوب تا سر میدان یکی از ملازمان شاهزاده به او که از همه کوچکتر بوده می‌گوید بیا و بد بگو من تو را می‌خرم و پول می‌دهم

آن

ص ۱۶۴***

آن نونهال بستان محبت الهی جواب می‌گوید چه بگویم تو به آن چه مأموری مشغول شو و عمل نما در آن حین ظالمی شمشیری بر پهلوی مبارکش می‌زند و چند نفر دیگر با قمه آن جسد مقدس را قطعه قطعه می‌کنند و ظالمی دیگر نیزه بر سینه‌ای که مخزن حب ربّانی بود می‌زند بعد میرغضب می‌آید و سر را جدا می‌کند و بر سر نیزه می‌نماید و می‌برد خانه آقا شیخ حسن مجتهد و بعد عمل نموده‌اند آن چه را که به هیچ نفسی از قبل و بعد عمل ننموده و چشم ابداع شبیهش ندیده و از قرار مذکور شیخ به میر غضب انعام داده و بعد سر را در محلّها می‌گردانند و اجساد مطهر را بر خاک می‌کشند و خلق با سنگ می‌زنند و می‌برند در گودال‌ها می‌ریزند و نواب والا امر می‌کند شهر را چراغان کنند و به عیش و عشرت مشغول گردند و مبارک باد گویند و آن شب مکّر درب خانه شهدای مظلومین جمع می‌شوند و ساز می‌زنند و اهل و عیال

ص ۱۶۵***

مظلومان از خوف و ترس در را بر روی خود می‌بندند دیگر حق آگاه است که چه گفتند و چه کردند و بر آن مظلومان چه وارد شده پسران جناب ملا مهدی دو نفر را مرخص می‌کنند بروند سیصد تومان بیاورند آنچه تا حال واقع شده هفت نفر را شهید نمودند و چند نفسی را هم در حبس دارند دیگر معلوم نیست به آن نفوس و سایر عباد چه عمل نمایند آن ربّنا هو العليم الخبير یک نفس هم از آن نفوس به کلمه‌ای نطق فرموده که بسیار مؤثر است حیثی که نواب والا جلال الدوله به یکی از آن نفوس مطمئنۀ موقنه فرموده انکار کن و تبری نما تا خلاص شوی آن پیر مدینه بیان فرمود چهل سال است من منتظر این یوم بوده که ریش سپیدم در سبیل الهی به خونم رنگین شود از این کلمه مقامات محبت و عشقش ظاهر و هویدا طوبی للعارفین و از قراری که نوشته‌اند این امور شنیعۀ واقعه از حضرت پادشاه

ایران

ص ۱۶۶***

ایران آید الله نبوده و از دولت حکمی صادر نه فی الحقیقه چند سنه می‌شود که حضرت پادشاه آید الله به رأفت و شفقت با مظلوم‌های عالم سلوک فرموده‌اند این حکم و امثال آن از نواب ظلّ السلطان صادر گشته و گفته‌اند چون خبر اخذ سیاح را شنید به این اعمال خواسته رفع بعضی توهّمات را نماید العلم عند الله لیس لنا ان نذکر ما نعلم نسل الله تبارک و تعالی ان یعزف حضرت السلطان ما کان مستوراً عنه انه هو السامع المجیب چندی قبل هم اوراقی در بیوت و محلات یافته‌اند و به حضور ارفع اشرف پادشاه آید الله برده‌اند بعضی از اعدا نسبتش را به بایی دادند آن حضرت فرمود تا حال از این حزب این حرکات دیده نشده این حرکت از شخصی است که به حضرت عبدالعظیم پناه برده و در آنجا ساکن و بعد حکم فرمودند او را اخذ نموده از سر حدّ ایران خارج نمایند و بعد از اخراج او مجدّد در بعضی بیوت و اسواق

ص ۱۶۷***

هر یوم اوراقی به دست افتاده و در آن آنچه که سبب و علت فتنه و فساد بوده مرقوم و مذکور بعد از مشاهدۀ ورقه حکم اخذ دو نفر از این حزب شده و این دو نفر قسم یاد نمودند و به کمال عجز عرض کردند که از فضل الهی اذیال این حزب مقدّس و مبرا است چه که این حزب دولت‌خواه و ملت‌خواه‌اند و از امثال این امور نالایقۀ کاذبه فارغ و آزاد باری بعد عدل الهی و همت حضرت پادشاهی و جدّ و جهد ملازمان دولتخواه صاحب ورقه اخذ شده اسمش احمد از اهل کرمان او را اخذ نمودند اقرار کرد بر عمل خود و از سبب و علت رسیدند عرض نمود عداوت با حزب بایی مرا وا داشت بر تحریر این ورقه و مقصودش از این عمل مردوده آن که این حزب مظلوم را مجدّد مبتلا نماید و کل می‌دانند که این ظالم با این حزب کمال عداوت را داشته و دارد و به نار بغضا مشتعل است چه که او از حزب مخالف است و عنادش

به مثابه

ص ۱۶۸***

به مثابه آفتاب ظاهر و واضح. یا سلطان اقسامک بعدل الله و سلطانه و بمظاهر فضله و مشارق آیاته این که تفحص فرمایند تا صدق این مظلومان و عدم فساد و خیرخواهی شان در پیشگاه حضور حضرت شهریار و واضح و معلوم گردد یا سلطان قسم به آفتاب حقیقت این حزب دولت‌خواه‌اند چه که عاقلند دثارشان آداب پسندیده و شعارشان اخلاق مرضیه روحانیّه است امید آن که از پرتو آفتاب عدل حضرت پادشاهی اهل عالم به طراز راحت و اطمینان مزین و منور گردند الأمر و الحكم فی قبضة قدرة الله ربّ العرش العظيم و الكرسيّ الرفیع.

زیارت

بسعى المحزون المسرور

يا قلم الأعلى قد انت المصيبة الكبرى التي بها ذابت اكباد الأصفياء و ناحت الأشياء و سگان مداين

ص ١٦٩***

الأسماء قل النور الساطع من افق سماء العطاء و الروح الذي به احى الله اهل الفردوس الأعلى و السلام الذي جعله الله فخر الاسلام و الصلوة الظاهرة المشرفة من افق ارادة الله مالك يوم الجزاء عليكم يا مشارق العز و العطاء و مطالع الانقطاع في الابداع و مصادر الانفاق في الافاق اشهد بذكركم انجذبت افئدة العشاق و ظهر حكم الاتحاد و الاتفاق في يوم الميثاق بصعود ارواحكم استبشر المأل الأعلى و بانوار وجوهكم تنورت مداين العز و البهاء اشهد بمصيبتكم صاحبت الصخرة و ارتفعت الصيحة و ذرفت دموع اهل لجة الاحدية اشهد بكم و بنور استقامتكم تزين ديباج كتاب الوفاء في ناسوت الانشاء و بحزنكم في ما ورد عليكم ناح قلب البهاء و صاح قلمه الأعلى و انقطع الفيض من سحب الفضل و العطاء آه يا كنوز الوفاء آه يا مشارق الانوار في سماء الذكر و الثناء بمصيبتكم منع بحر البيان

عن

ص ١٧٠***

عن امواجه و السدرة عن اثمارها و الشمس عن ضيائها ان المقرين صاروا و داروا في الصحارى و البرارى و في الجبال و البوادي ليجدوا قطعات اجسادكم و اجسامكم و يجدوا منها عرف محبة الله موجدكم و محبوبكم و مقصودكم و معبودكم و محبتكم طوبى لكم و لمن يحبكم و يزورككم و يزور زائرهم اشهد انكم فزتم بالمقام الأعلى و الذروة العليا و بلغت مقاماً يعزبكم الله بنفسه و يعزى ابنائكم و اهلككم و ذرياتكم فأه آه من ظلم احترقت به افئدة الجنة العليا و اهل مداين الانقطاع خلف قلزم الكبرياء طوبى لكم يا مشارق النور بين الورى و طوبى لكم يا مطالع الأسماء في الانشاء قد كان المظلوم ناطقاً بذكركم و ثنائكم و ما ورد عليكم في سبيل الله حصرت أمام الوجه طلعة من طلعات الفردوس الأعلى نادى و قالت يا محبوب الأرض و السماء بحزنك كاد

ص ١٧١***

ان يرجع الوجود الى العدم ارحم على العالم يا محبوب القدم ان الروح الامين في هذا الحين نزل من اعلى مقامه بقبيل من الملائكة و الروح ليزور اوليائكم و احبائكم الذين شربوا رحيق الشهادة في سبيلك فأه آه يا فوارس ميدان الانقطاع فأه آه يا مطالع اسرار الشهادة في الابداع اشهد بمصيبتكم بكت عين الله في مقامه و القلم الأعلى امام وجهه اشهد ان الآيات تنوح لبلاياكم و البيئات تصبح لرزاياكم لو لاكم ما ظهرت اسرار العبودية بين البرية و مقامات التسليم و الرضا بين الخليقة انتم الذين بقيامكم على الامر قام العباد على ما اراد الله في المآب اشهد بكم فتح الله باب الجود على مظاهر الوجود و تزعزت اركان الصفوف و الجنود اشهد باقبالكم اقبلت الكائنات الى مطلع الأسماء و الصفات و توجهكم توجهت الممكنات الى منزل الآيات و طوبى لأرض تشرفت بقدمكم و لمقام

تزينت

ص ١٧٢***

تزينت بدمائكم و محل جعله الله محلاً لقطعات ابدانكم بحزنكم منعت نسمة الله عن سريانها و القلم عن جريانه و عرف القميص عن تضوعه اشهد ان ام الكتاب ناح عليكم نيابة لأمتائكم و صاحت حوريات الغرفات عوضاً عن اهلكم و اخواتكم طوبى لكم و لأولكم و آخركم و ظاهركم و باطنكم و رحمة الله و بركاته سبحانه اللهم يا الهى سبحانه اللهم يا مقصودى سبحانه اللهم يا رجائى استلك بدماء هؤلاء و قطعات اجسادهم و باستقامتهم و صبرهم و اصطبارهم و باشتغالهم بنار محبتك و توجههم الى انوار وجهك و بذكرهم و اقبالهم في ايامك و بانفاق ارواحهم في سبيلك و بخشوعهم و خشوعهم عند ظهورات اوامرك و احكامك ان تزين افئدة الأحزاب به نور محبت و معرفتك ثم وفق امراء ارضك و علماء بلادك على اجراء العدل و الانصاف في مملكتك اى رب ترى اصفياك بين ايدى الظالمين الذين نبذوا

ص ١٧٣***

عهدك و ميثاقك و كفروا بنعمتك و جادلوا بأياتك استلك بامواج بحر رحمتك و الأنوار الساطعة من افق الواحك و بالذين نبذوا دونك و اخذوا ما انزلته من سماء مشيتك و هواء ارادتك ان تبدل ذل اوليائك بعزك و فقرهم بغنائك ثم استلك يا اله الأسماء و فاطر السماء بالدماء المسفوكة في سبيلك يا مولى الورى ان تغفر لى و لأبى و لأمى ثم اقض حوائجى و ما اردته من سماء فضلك و شمس عطائك انك انت الغفار الثواب المقدر المشفق الكريم.

كتبه عبد فاني حيدر على اسكوي في نوزدهم شهر ذى حجة الحرام سنة ١٣٠٩ هجرى.
